

شکنجه هوشمندانه!



روشنگری. روز پنج شنبه 17 ژانویه خاتم تزیبی لیونی وزیر خارجه اسرائیل در مسکو گفت. تحریم سازمان ملل [علیه ایران] تأثیری نداشته، ولی تأکید کرد این تأثیر قاطع نبوده است. خاتم لیونی از روی تجربه میداند تأثیر قاطع، یعنی چه. تأثیر قاطع به معنای در تنگنا گذاشتن یک دولت از طریق ایجاد موانع اقتصادی نیست.

تأثیر قاطع یعنی تنبیه دسته جمعی یک ملت.

بقیه در صفحه 11

**اخراج هر روزه افغانی ها از ایران،
عملی ضد انسانی و محکوم است! (۱)**

امیر جواهری لنگرودی بقیه در صفحه 8

**کمپین حمایت از حقوق افغانهای مقیم ایران:
ما افغان هستیم نه برده!**

بقیه در صفحه 7

فمینیسم، نه یک کلمه بیشتر، نه کمتر!

لاله حسین پور بقیه در صفحه 15

**گزارش کامل از اتفاقات یکشنبه شب در کوی دانشگاه:
ورود گارد ویژه به کوی و ضرب و شتم دانشجویان!**

بقیه در صفحه 16

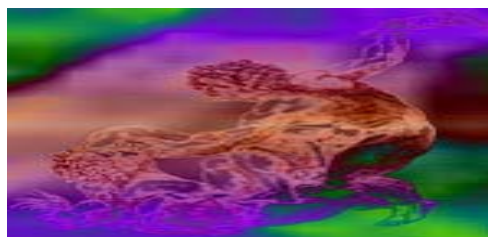


**گفتگو با رفیق محمد رضا شالگونی
در باره بحران جنگ و مردم**

بقیه در صفحه 2

*** دیدگاه ***

اسلام سیاسی در خدمت ارتجاع!



برگردان: ح ریاحی
بقیه در صفحه 5

نوشته ی: سمیرامین

*** دیدگاه ***

**گفت وگویی شهروند با فواد شمس از فعالان دانشجویی در ایران
این شعله خاموشی نمی گیرد!**



بقیه در صفحه 9

توضیح نشریه راه کارگر : آقای یوسف آبخون از تلویزیون برابری گفتگونی با رفقا محمد رضا شالگونی و تقی روزبه داشته است که چون در دو موضوع جداگانه و دو استودیو متفاوت بوده است ، بر آن شدیم که در دو بخش جداگانه این گفتگوها را از سخن به نوشته در آوریم . آنچه در زیر می خوانید بر گرفته از گفتگوی نخست است که با رفیق محمد رضا شالگونی در پاره حوادث تنگه هرمز بعمل آمده است . بدیهی است تغییرات اندکی برای نوشتاری شدن گفتگو اجتناب ناپذیر بوده است .
بخش نخست :

گفتگو با رفیق محمد رضا شالگونی در پاره بحران جنگ و مردم

یوسف آبخون : با سلام به بینندگان گرامی تلویزیون برابری، در رابطه باحوادثی که در روزهای اخیر در تنگه هرمز اتفاق افتاده که خبر های آنرا شنیده اید . و تهدید قایق های نظامی سپاه پاسداران علیه ناوهای جنگی آمریکایی که در واقع یک حرکت ماجراجویانه تلقی شد و بطور کلی خطر جنگی که در منطقه وجود دارد - جنگ آمریکا علیه ایران - و آنچه که زندگی مردم ایران را تهدید می کند، گفتگونی با محمد رضا شالگونی انجام داده ایم . ابتدا از ایشان می پرسیم که بطور کلی ارزیابی شما از این حادثه چیست؟

محمد رضا شالگونی: قبل از هر چیز این را بگویم و از خبرها هم می شود فهمید که این حادثه چنین است که هیچیک از دو طرف ظاهراً نمی خواهند قضیه را از حد معینی بزرگتر بکنند. می بینیم که مثلاً خود آمریکاییها رسماً اعتراضی نکرده اند . گفته اند که نمی خواهند اعتراض کنند، ضمن اینکه از آن بهره برداری تبلیغاتی کردند . جمهوری اسلامی هم سعی کرد که بگوید مساله خیلی مهمی نبوده و چنین حوادثی پیش می آید و مساله روتینی است . بنابراین از اینجا می شود فهمید که حالت بازگشت به قبل از انتشار گزارش "شورای اطلاعات ملی آمریکا" تا حدودی منفی است و یعنی حالت بسیج جنگی نظیر بعید می آید .

منتهی یک چیز روشن است و آن عبارت از اینست که در توضیحاتی که مسئولین جمهوری اسلامی مطرح کردند ، یک نوع آشفتگی دیده می شود . آشفتگی این است که می گویند افراد آن قایق های تندرو در شناسایی شان متوجه نشدند که اینها کشتی های آمریکا هستند. این خیلی عجیب بنظر می رسد چون آمد و رفت ها خیلی روتین است و طبیعی است که آنها متوجه باشند . بعداً هم دو گونی ها و دو کتگی هایی در توضیحات بود که اینرا هم خبرنگاران و مفسران مختلف گرفتند . متوجه شدید که یک نوعی بهره برداری هم از آن شد . حالا آیا این ماجراجوئی از طرف کل رزجیر فرماندهی در جمهوری اسلامی بوده یا اینکه یک عده ای در محل اشتباهاتی کرده اند و ماجراجوئی کرده اند یا اینکه اصلاً مساله این بوده که آنها به اشتباه فکر کرده اند که کشتی های آمریکایی وارد آبهای ساحلی ایران شده اند؟ آنچه که هست اینست که هر یک از این حالت ها می تواند باشد ، من فکر می کنم که با قران سیاسی قطعی می شود گفت که هیچیک از دو طرف فعلاً در شرایطی نیستند که تحریکات جنگی بیشتر داشته باشند . واقعیت اینست که به زبان جمهوری اسلامی است که تحریک کند . و این برایش یک موفقیت بوده که حالت بسیج جنگی آمریکا به عقب افتاده . بنابراین بعید است که مسنولان رژیم بخواهند که خودشان دوباره اینکار را بکنند. اصلاً می گویند آمریکا با توجه به مشکلاتی که در داخل دارد و مخصوصاً فشار انتخابات و اختلاف کنگره آمریکا با ریاست جمهوری و غیرو در وضعیتی نیست که حالا بخواهد ماجرائی را ایجاد کند. هر چند که در داخل آمریکا همیشه جناح هایی بوده اند و مثلاً خیلی معروف است که "جناح " دیک چینی" همیشه دنبال یک جنگ تصادفی بوده . می گویند که آنان ماجرای " خلیج تونکین " را راه انداختند که یک حادثه ای راه بیافتد و بعنوان واکنش در مقابل آن تصادماتی راه بیافتد و بصورت صعودی از هر دو طرف بالا برود و درگیری اتفاق بیافتد.

منتهی اینرا نباید از حد معینی بیشتر بزرگ کرد. می شود گفت که ما حالا در دوره ی باصطلاح بسیج جنگی مشخص نیستیم . ولی معنایش این نیست که دولت آمریکا بهیچ وجه طرح خودش را برای معاصره ی ایران، تحریم های گسترش یابنده علیه جمهوری اسلامی ایران را کنار گذاشته . آنها اگر نتوانند و احتمالاً هم نمی توانند که از طریق " شورای امنیت سازمان ملل" اینکار را پیش ببرند، مسلماً در بیرون از " شورای امنیت" ، آمریکا و متحدانش سعی می کنند که از طریق

سیستم مالی بین المللی گلوبال جمهوری اسلامی را فشار بدهند . این یک چیز محسوس و طرح روشنی است که دارند و بهیچ وجه کوتاه نمی آیند.

مسلم است که این می تواند حوادث وحشتناکی را بدنبال داشته باشد. نه از نظر جنگ بلافاصله ولی توجه داشته باشید که در عراق قبل از اینکه مساله ی اشغال آن کشور در میان باشد، دوازده سال محاصره اقتصادی کمر مردم عراق و در واقع کشور عراق را شکست . به این دلیل نباید اهمیت محاصره اقتصادی و تحریم های اقتصادی را که آمریکایی ها دنبال هستند ، کم بها داد. طرف دیگر هم اینست ، حالا که مساله جنگ به آن حالتش فعلاً فروکش کرده، جمهوری اسلامی طرحی برای حالت غیر جنگی ندارد . در واقع همانطور که ما بارها مطرح می کردیم و در ادبیات سازمان ما هم وارد شده، نفع جمهوری اسلامی در این بود که حالت فوق العاده ای باشد که مردم را بسیج کند و باصطلاح بتواند پشت خودش را محکم کند و کار های دیگرش را پیش ببرد. کاهش این وضعیت بلافاصله جمهوری اسلامی را با این مساله روبرو می کند که به مسائل مشخص مردم: اقتصاد ایران ، فلاکت عمومی، بالا رفتن تورم و بیکاری گسترش یافته پاسخ دهد. این مسائل بطور می شوند؟ برای اینها بایستی برنامه ی مشخصی داشته باشیم که برنامه ای مشهود نیست . بنابراین یک سلسله مشکلات خواهند داشت که ما باید دنبال کنیم که چه می خواهند بکنند! ولی یک چیز قطعی است و آن اینست که اگر جنگ فروکش کند و حتی اگر تحریم اقتصادی هم - بنظر من اصلاً نباید تحریم اقتصادی در میان باشد چون دودش به چشم مردم می رود - فروکش کند، جمهوری اسلامی موقعیتش در مقابل مردم ضعیف خواهد شد. بنظر من آنهاست که فکر می کنند جمهوری اسلامی از طریق جنگ ضعیف می شود، اشتباه می کنند. در واقع از طریق نبود جنگ و نبود محاصره اقتصادیست که جمهوری اسلامی ضعیف تر می شود . باید ببینیم منظورمان از ضعیف تر شدن چیست ؟ جنبش های اجتماعی گسترش پیدا بکنند، خواست های عمومی راحت تر توان مطرح شدن داشته باشند و حرکت های توده ای بتوانند سازمان پیدا کنند . در نبود جنگ و محاصره اقتصادیست که اینها می توانند بهتر گسترش پیدا کنند و رژیم در مقابل مردم ضعیف تر می شود . ما باید خواهان چنین چیزی باشیم !

آبخون : سوال اینست که در چنین وضعیتی که بهر حال خطر جنگ ، خطر تحریم و ماجراجوئی های رژیم و تلاش برای فرار از پاسخ دادن به خواسته های مردم به بهانه ی شرایط جنگی وجود دارد ، مردم برای دفاع از وضعیت خودشان و برای فرار از تهدید هایی که هست و همینطور اقدامات رژیم چکار می توانند بکنند؟

شالگونی : فکر می کنم که ساده ترین ودر عین حال اساسی ترین نکته عبارت از اینست که از نزدیکی به هر دو طرف باید اجتناب کرد . یعنی هم به امپریالیسم آمریکا و هم جمهوری اسلامی . این دو شیطان مصیبتی هستند برای مردم ایران، برای دموکراسی در ایران، برای حق زیستن مردم ایران و مخصوصاً برای اکثریت عظیم زحمت کش کشور. طبقه کارگر و هم سرنوشت های آن، طبیعی است که بایستی هم علیه جمهوری اسلامی مبارزه کند ، هم علیه امپریالیسم . بکدام معنا؟ معنایش عبارت از اینست که ما همه بهانه هایی را که آمریکایی ها مطرح می کنند، وسیله ای و بهانه ای برای سلطه بر منطقه و ایران بدانیم و این واقعیت را ببینیم که چنین است و در بایم که چنین است و روی دریافت خودمان بایستیم و علیه این سلطه مقابله بکنیم . معنای دومش اینست که به بهانه این وضعیت باجمهورية اسلامی کنار نیاییم . فتنه خواست های مشخصی را که هست و مبارزات مشخصی را که در شرایط کنونی دارد جلو می رود، پاتین نکشیم . در واقع اگر مردم ایران می خواهند علیه جنگ و علیه آمریکا مبارزه کنند، راهش اینست که خواست هایشان را علیه جمهوری اسلامی درز نگیرند . مبارزات باید پیش برود . از طریق توانمند تر شدن حرکات و جنبش های اجتماعی مردم ایران و مخصوصاً اکثریت زحمتکش

طبقه ی کارگر و هم سرنوشت های آن - است که می شود جلوی جنگ را گرفت .
من فکر می کنم که یک نوع ائتلاف منفی وجود دارد . اینرا بارها گفته ایم و من باز هم تکرار می کنم که ائتلاف منفی عبارت از اینست که دو طرف واقعاً در تقابل با هم هستند ولی در نکاتی با هم وحدت دارند . این نکات آنست که باید کاری بکنند که مردم را به حاشیه برانند. در این مساله آمریکا و جمهوری اسلامی وحدت دارند . این وحدت عمدانه و با نقشه نیست ولی برفع هر دو است که مردم در معادلات سیاسی وزن زیادی نداشته باشند. در طرف مقابل مردم باید سعی کنند که این دو

طرف را تضعیف کنند. قدرت گیری مردم و توانمند شدن مردم ایران، از طریق مقابله با هر دو تائ اینها امکان پذیر است. ما، هم بایستی بهانه های امپریالیسم آمریکا را در مورد انرژی هسته ای ایران افشا کنیم و هم در طرف مقابل روشن کنیم و برای خودمان موضع دقیقی داشته باشیم که بر خلاف آنچه که جمهوری اسلامی می گوید و مساله انرژی هسته ای را به مساله حیاتی مردم ایران تبدیل کرده، اصلاً اینطور نیست. اصلاً انرژی هسته ای برای ما بعنوان یک منبع انرژی یا منبع نیروی که مکمل انرژی نفت و گاز و غیره بشود، لاقلاً فعلاً عاجل نیست.

می بینیم که در خیلی از کشور های دنیا همه ی حرکت های مترقی علیه تاسیسات انرژی هسته ای هستند چرا که عواقبی که دارد باین سادگی ها حل نشدنی نیست. در کشوری که هیچ حساب و کتابی در کار نیست و هیچ پاسخ دهی ای به مردم در کار نیست، طبیعی است که مصیبت بیار خواهد آورد. حالا مساله بمب اتمی را کنار می گذاریم چون آن یکی را که اصلاً نباید داشته باشیم و نباید وجود داشته باشد، اینکه آمریکایی دارند و زورگونی می کنند و آنها هم نباید داشته باشند، بحث دیگریست ولی ما نباید داشته باشیم و اصلاً برای ما به آن مفهوم دفاع نیست. بنابراین اصلاً صحبت من بر سر انرژی هسته ایست. انرژی هسته ای نیاز عاجل ایران نیست. در کشوری که منابع عظیم انرژی دارد و یکی از بزرگترین دارندگان نفت و گاز دنیاست، عجیب است که این مساله را آنقدر حیاتی بکنند که بخواهند همه اقتصاد را به آتش بکشند، همه ی مردم را به آتش بکشند بخاطر این رویا رونی و بدست امپریالیسم بهانه بدهند.

بنظر من بایستی با این مساله هم که حالا در بین مردم ایران عمیقاً ریشه دوانده که ما حق داریم انرژی هسته ای داشته باشیم، مقابله کنیم. ظاهراً افکار عمومی اینرا نشان می دهد و در عین حال که در آن حقانیتی هست و اینکه چرا آمریکاییها و اسرائیل بمب اتمی دارند و ما نداریم و اینهم منطق درستی است، ولی از اینکه بایستی از زورگونی بگیریم و با آن مقابله کنیم نباید نتیجه گرفت که خودمان را خفه کنیم که پس ما هم بایستی انرژی

هسته ای داشته باشیم. قدرت مردم ایران لازم نیست که اینجا خودش را نشان بدهد. در جاهای زیادبست که باید خودش را نشان بدهد و قبل از هر چیز باید یک دموکراسی کار آمد داشته باشیم. یک دموکراسی که مردم بتوانند نفس بکشند. اقتصادی داشته باشیم که اکثریت عظیم مردم ایران که در فقر فلاکت بار فلج کننده ای بسر می برند، لاقلاً بتوانند از این وضعیت یک کمی بالاتر بیایند. تشکل های توده ای زحمت کشان بتوانند پا بگیرند. اینها مسائل حیاتی ما هستند و در اینجااست که ما می توانیم اراده توده ای مان را نشان بدهیم.

در اینجااست که می توانیم هویت ایرانی یا هر چیز که بنام ناسیونالیسم ایرانی مطرح می کنند و بشدت گمراه کننده است را بنظر من می شود بصورت اثباتی و در شکل سازنده اش باینصورت در آورد که حق مردم ایران است برای زندگی بهتر، برای تسلط بر سرنوشت خودشان و تعیین حق سرنوشت خودشان و بنابراین است که در مقابله با هر دو آنها می شود. مردم ایران در صورتی می توانند روی پای خودشان بایستند که هم علیه امپریالیسم باشند که قطعاً مداخله خارجی حاکمیت را از بین می برد و همه جا از بین برده و هم علیه هیولای وحشتناکی باشند که جمهوری اسلامی است و حق تصمیم گیری حتی از لحاظ نظری از مردم ایران سلب و خلع کرده است.

آبخون: رژیم به بهانه ی نیروی اتمی برای برق، سایر حقوق مردم را مثل حق زندگی،

حق داشتن مسکن و آزادیها را دارد سرکوب می کند. مطرح شده که ماحقوق دیگری هم می خواهیم و یا حقوق مردم را نباید به بهانه ی این حق از میان برد، در این رابطه طرح های مختلفی هست. طرح های مختلفی در رابطه با اینکه هم باید با تجاوز نظامی آمریکا مقابله کرد و هم با تجاوز های رژیم به زندگی مردم، مطرح شده اند. در ایران مشخصاً خانم عبادی طرحی را مطرح کرده اند. و همینطور در مقابل آن جریان های دیگری مثل آقای ناصر زرافشان، مساله صدای سوم در مقابل امپریالیسم و همینطور در مقابل جمهوری اسلامی را مطرح کرده اند. بعضی ها هم مثل اصلاح طلبان می گویند حالا که خطر آمریکا هست، بهتر است که اصلاً سکوت کنیم و خطر را عمده می کنند. نظر شما راجع باین طرح ها چیست؟ کاستی و قوت هایشان در کجاست؟

شالگونی: خود این مساله که اکثریت بزرگ ایرانی ها حالامتوجه می شوند که ما نه بایستی به آمریکا اجازه زورگونی بدهیم و نباید به آمریکا خوشبین باشیم و باید علیه طرح هایش در منطقه و کشورمان و

علیه جنگ مقابله بکنیم، نه نسبت به جمهوری اسلامی خوشبینی داشته باشیم و در واقع باین بهانه نباید دفاع از جمهوری اسلامی را پیش بکشیم. خود این حرکت که به صدای سوم، راه سوم یا جبهه سوم یا اسم های مختلف دیگر معروف شده، وسعت یافتن اش - وسعت یافتن این موضع- فی النفسه مهم است و خیلی خوشحال کننده است و نشاندهنده اینست که جریان در یک مسیر درستی پیش می رود. یعنی مبارزان ایرانی علی القاعده در وضعیتی هستند که آنانی که می خواهند بیکی از دو طرف بغلظند در انزوا قرار می گیرند و این مثبت است. منتهی واقعیت اینست که " هر کسی بر طینت خود می تند". اینطور نیست که وقتی مساله جنگ پیش آمد هر کس برنامه ها و طرح های اقتصادی، طبقاتی و اجتماعی اش را کنار گذاشته باشد. مسلم است آن چیزی را که خاتم عبادی و عده ای از اصلاح طلبان و نهضت آزادی و غیره راه انداخته اند، تا حدودی انتلافی است با اصلاح طلبان حکومتی و یک بخشی از بورژوازی غیر مذهبی ایران که دارند طرح هایشان را پیش می برند. خوب هم هست که موضع مستقل دارند ولی توجه باید داشت که موضع آنها نمی تواند موضع ما باشد. بعضی وقت ها مسائلی را مطرح می کنند که با مسائل ما بطور بنیادی فرق دارد. ما خیلی از مسائل طبقاتی را که آنها می خواهند گج مالی کنند و مسائل اجتماعی را درز بگیرند، نمی توانیم نادیده بگیریم، از طرف دیگر من فکر می کنم که جای خوشحالیست که جریانهای هم بعنوان چپ حرکت کرده اند. جالب هم هست که با اصلاح طلبان چپ ها را راه نداده اند و یا اینها نخواسته اند با آنها باشند. همانطور که گفتید آقای زرافشان و فریبرز رئیس دانا هستند. اینها یک جمعی را تشکیل داده اند که می خواهند مبارزه ی ضد جنگ داشته باشند. این هم خوبست ولی بنظر می رسد که در بعضی از فرمول ها و بیانات آنها یک نوعی دعوت - دعوت جانبداری صریح باینکه نباید مبارزه علیه رژیم خیلی حاد شود، دیده می شود. بنظر من این بشدت اشتباه است. بحثی است که در رابطه با صحبت های آقای زرافشان هم عده ای مطرح کردند، از جمله رفقای ما هم مطرح کردند و به نظر من هم انتقاد آنها وارد است. ایشان البته تا حدی نظرش را اصلاح کرد. بهرحال آن نظری که تحت عنوان اوضاع بین المللی می گوید که مبارزه علیه رژیم تخفیف پیدا کند اگر چه اینرا صریح نمی گوید که می گوید بایستی این مبارزه کنترل شده باشد، باز هم به نظر من درست نیست. در حال حاضر مسلم است که مردم ایران عمدتاً از طریق مبارزه علیه رژیم هست که می توانند توانمند شوند. مسلم است که با آمریکا نیابستی نزدیکی داشته باشند و بر علیه آمریکا هم بایستی مبارزه کنند. منتهی حالا آمریکا نیست که در ایران حکومت می کند، جمهوری اسلامی است که حکومت می کند. و بنابراین تمام خواسته ها

و مصیبت ها و مشکلات مردم در رو در رونی باجمهوری اسلامی مطرح است. اگر شما این رودر رونی را درز بگیرید و بخواهید فقیله اش را پائین بکشید، معنایش اینست که می خواهید عملاً جنبش های توده ای را بخواهید یا دامنه اش را کاهش بدهید. یعنی مثلاً کسانی را که به زندان می افتند، کسانیرا که شکنجه می بینند، اتحادیه های کارگری که بسته می شوند و حرکت های کارگری را که در هم کوبیده می شوند، نبینند و صدایش را در نیابردید آنقدر صدا در نیابرد که در دنیا ظنین بیاندازد. این استنباط از حرف های آنها می شود حتی اگر خودشان نخواهند اینرا بگویند ولی در هر حال این ملاحظات خطرناک است.

بنظر من اساساً در ایران جمهوری اسلامی حاکم هست و مردم از طریق مبارزه علیه جمهوری اسلامی می توانند خواسته هایشان را پیش ببرند. خطر آمریکا مطرح است و واقعی است و نباید بهیچ وجه طرح های آمریکا برای ایران را نادیده گرفت و از نظر دور داشت و باید علیه اش مبارزه کرد. اما مبارزه علیه جمهوری اسلامی در قدم به قدم مسائل توده ای مردم ایران و مطالبات طبقات زحمت کش ایران مطرح است. طبقه کارگر ایران نمی تواند از اینها دست بردارد یا کاهش بدهد یا نرم کند. این جمهوری اسلامی است که می خواهد تحت این عنوان که اوضاع بین المللی خطرناک است، دعوت کند که قعلاً آرام بگیرند تا ما کارهایمان را بکنیم. این ممکن است اصلاً سالها طول بکشد و آنها کارهایشان را پیش ببرند. خصوصی سازهایشان را پیش خواهند برد، تراچ و غارت هایشان را پیش خواهند برد، چگونگی سپردن پول نفت را به اینطرف و آنطرف پیش خواهند برد. جنگ طبقاتی در عمق و سطح ادامه دارد و از ما می خواهند که شما فقط صدایتان را در نیابرد که اوضاع خطرناک است. چنین چیزی اصلاً قابل قبول نیست.

این معنایش آن نیست که حتماً به آمریکا خوشبین باشیم. مردم ایران، طبقات زحمتکش، حرکت های اجتماعی مترقی ایرانی مدام و بی آنکه

هوای جمهوری اسلامی را داشته باشند بایستی مبارزه شان را علیه آمریکا پیش ببرند. به شما بگویم: اگر مردم ایران قوی و نیرومند باشند، آمریکاییها نخواهند خواست که به ایران حمله کنند. چرا که آمریکا از هر جنبش توده ای نیرومند می ترسد. مردم ایران بایستی در مقابل رژیم ایران نیرومند بشوند تا اینکه آمریکایی ها بدانند که در صورت حمله شان ممکن است بجای اینکه حکومت دلخواهشان را و حتی حکومتی تا حدی پاسخگو را بتوانند روی کار بیاورند، چه عواقب بدی در انتظارشان خواهد بود، هیچوقت از این غلط ها نخواهند کرد. بنابراین ما بایستی اصلاً در مورد مبارزه با رژیم کوتاه نیانیم. در رابطه با حرکت هانی که علیه جنگ و علیه این بحران ها بوجود می آید و کمیته ها و تلاش هانی که هست و سر جای خودش هم بسیار مثبت است، بایستی با این دوستان و رفقا گفت و توصیه کرد که مبادا حدیاتی بودن رویا رونی با جمهوری اسلامی را تحت هیچ عنوانی کنار بگذارند. در عین حال که علیه آمریکا باید مبارزه کنند و بهیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نیابستی این مبارزه ترک شود که آنها نقشه هانی دارند، نه تنها برای کشور ما که برای کل منطقه نقشه هانی دارند.

آبخون: در اینجا سوال های زیادی مطرح است که خوب اگر آمریکا حمله کند و همه چیز را از بین ببرد، این پیچیدگی هست که در چنین شرایطی چطور مبارزه با رژیم می تواند علیه تهاجم آمریکا معنی داشته باشد یا امکان پذیر باشد؟ یا اینکه الان گفته می شود که آمریکا تلاش می کند مناطق مختلف ملی را برای جدانی تحریک می کند. عده ای هم این طرح آمریکا را مطرح می کنند. با توجه به توطئه هانی که آمریکا دارد و خطر جنگ و اهمیت این مسائل و همینطور پیچیدگی این مساله که رابطه مبارزه با جمهوری اسلامی که این بهانه ها را بخمدت می گیرد، چطور می شود تعادلی را ایجاد کرد که معنی طرفداری از هر کدام را ندهد؟ چون عده ای طرفدار تهاجم هستند و می خواهند اوضاع حاضر بهم نخورد. عده ای هم می گویند که اگر حمله کند همه چیز از بین می رود اصلاً مبارزه طبقاتی هم معنی ندارد. بهر حال با توجه به توطئه هانی که آمریکا در رابطه با مناطق ملی دارد و مساله تجزیه و جدانی، مبارزه مردم چطور می تواند علیه رژیم و علیه آمریکا باشد؟

شالگونی: "یک چیز روشن است و من باز هم بر می گردم به حرف قبلی ام که ساده ترین و در عین بنیادی ترین اصل عبارت از اینست که با هر دو نیروی شیطانیه مقابلت کنیم. هم با امپریالیسم آمریکا که پرونده اش در ایران و منطقه و جهان روشن است، در ایران که خیلی روشن است. ضمناً با جمهوری اسلامی و بهیچ عنوان با هیچ یک از ایندو آتش بس یا حتی مصالحه موقت نباید صورت بگیرد. اگر اینرا قبول داشته باشیم، خواه ناخواه این مساله مطرح می شود که یک سلسله مسائلی هستند که هر دو طرف از آنها استفاده می کنند. مثلاً جمهوری اسلامی برای اینکه در حرکت های مردم شکاف بیاندازد و نگذارد که در سطح سراسری بیک جریان واحد تبدیل شوند، سعی می کند که معمولاً نان را در مقابل آزادی قرار بدهد. مثلاً دستگاه ولایت معمولاً از اوضاع بهره برداری می کند و خودش را مدافع "کوخ نشینان" قلمداد می کند و از تهی دستان و عدالت صحبت می کند که احمدی نژاد و اطرافیانش نمونه آنند. در مقابل دیگرانی از دستگاه حکومت از آزادی صحبت می کنند. هر دو اینها بازی هست.

هر دو اینها واقعی است و مردم هم آزادی می خواهند و هم نان می خواهند و هم برابری می خواهند و هم رهانی از جهنم این فلاکت طبقاتی را می خواهند. ولی واقعیت اینست که آنها از این مساله بهره برداری می کنند. خوب حالا که آنها بهره برداری می کنند ما چکار کنیم؟ یعنی فعلاً عدالت را موقوف کنیم؟ یک عده ای از ما می خواهند که فعلاً مساله نان مطرح نیست و اگر آزادی را بگیریم قضیه حل می شود. کی باید آزادی را بگیرد؟ "ما" کی هستیم؟

اگر اکثریت مردم نانی نداشته باشند و اگر در فلاکت غرقه باشند - همچنانکه حالا هستند - مگر می توانند جمع بشوند و برای دموکراسی مبارزه کنند؟ این "ما" خیلی مهم است و یعنی اکثریت عظیم مردم ایران است. بنابراین مساله نان، مساله هر روز و هر شب هفتاد میلیون ایرانی است. اینها چطور باید برای دموکراسی جمع شوند؟ از طریق دنبال کردن خواسته های زمینی و ظاهراً ناچیزشان هست که - همان نان و آب و مسکن و تحصیل و بهداشت و... که می توانند ایده های آزادی و دموکراسی را کشف کنند و برایش جمع شوند. از طرف دیگر اگر کشوری در کار نباشد، مسلم است که کسی از آن دفاعی نمی تواند بکند. مثلاً وقتی به عراق حمله کردند و در نتیجه آن حکومت جهنمی صدام، بغداد به تصرف نیروهای آمریکایی در آمد، خیلی از مردم بغداد متأسفانه در غارت ثروت ملی خودشان شرکت کردند. مثلاً

موزه ی بغداد را دیدیم که با آن میراث تاریخی بی همتایش چطور ویران شد. درست است که آمریکاییها نقش داشتند ولی خوب عراقی ها هم در این

غارت شرکت کردند: کشوری را که شما صاحب اش نباشید، نمی توانید از آن دفاع کنید. ما از طریق توانمند شدنمان هست که می توانیم از کشورمان دفاع کنیم و از طریق دفاع از کشورمان هست که می توانیم توانمند بشویم. یعنی آنکه می گوید که فعلاً از آمریکا علیه جمهوری اسلامی کمک بگیریم، باید بدانند که این سرایی پیش نیست. از آن "احمد چلیبی" ها بیرون می آید همانطور که شما خیلی از "چلیبی ها" را اینجا دارید. ولی خیلی جای خوشحالی است که بین اکثریت مردم ایران با توجه به درس هانی که دارند و در غالب طیف های سیاسی چیزی که بوجود آمده و در حال تقویت شدن است، اینست که آنها می گویند که بیکی از دو طرف می روند در حال منزوی شدن هستند. یعنی آهسته آهسته دارند نقابیه به چهره می زنند و می گویند ما هم با هر دو طرف مخالف هستیم. حتی تا جایی که "مجاهدین خلق" هم می گویند که ما هم با جنگ مخالفیم و حال آنکه نیستند. حال آنکه نیستند!

خوب ما باید روی پرنسیپ های خودمان بایستیم و این پرنسیپ ها اینست که هر روز مبارزات این هفتاد میلیون برای بهتر زیستن و برای حق داشتن، ادامه پیدا کند و گسترش یابد و این ها نباید تعطیل شود. در عین حال با هر نوع تهدید علیه حاکمیت ما از طرف یک قدرت خارجی که آمریکا در راسش می باشد، بایستی مقابلت بشود. بنظر من جمع کردن ایندو امکان پذیر است و می بینیم هم که امکان پذیر است. شرایط که تقویت می شود و موج سوم می بلند می شود، می بینیم که امکان پذیر است. ایرانیها دارند نشان می دهند که می توانند با هر دو طرف در آن واحد مقابلت کنند. چون خودشان طرف اصلی هستند، خودشان صاحب کشور شان هستند.

آبخون: بعنوان آخرین سوال و مختصر و کوتاه: در رابطه با مناطق ملی مساله چگونه امکان پذیر است؟ تلاش آنها برای حقوق ملی شان و مبارزه برای آن و توطئه های آمریکا و...؟

شالگونی: در ایران یک حقیقتی وجود دارد که ما مساله ملی داریم، ستم ملی داریم. اینرا که آمریکاییها ایجاد نکرده اند. یک روزی بود که آمریکاییها طرفدار این بودند که هر نوع مساله ملی در ایران خفه شود. چپ ها بودند که از مساله ملی دفاع می کردند. چرا ما بایستی این سنت تاریخی مترقی چپ را در دفاع از ملیت های مظلوم ایران کنار بگذاریم؟ آیا این حق است که نیمی از مردم ایران نتوانند به زبان مادریشان آموزش ببینند؟ آنها حق ندارند در حوزه ی عمومی از آن استفاده کنند و محرومیت های دیگر: مثلاً چرا بایستی عرب های ایران اینقدر به حاشیه رانده شوند؟ چرا باید بلوچ های ایران به حاشیه رانده شوند که در منطقه ی خودشان و در خاک خودشان یک جمعیت ناتنی و غریبه باشند؟ چرا باید ترک های ایران اینقدر به حاشیه رانده شوند؟ این ها حقایقی انکار ناپذیرند. آمریکاییها از این بهره برداری می کنند. وای بر ما! ما نباید بگذاریم که آمریکاییها بهره برداری کنند ولی این معنایش آن نیست که اصل صورت مساله را هم پاک کنیم. تصادفاً ادامه ی این وضعیت با سردمداری جمهوری اسلامی باعث می شود که مساله ملی از مسیر درستش که بعنوان یک حق است، بیک ناسیونالیسم قومی استحاله پیدا کند. از طریق مبارزه برای حق ملی است که می شود جلوی رشد ناسیونالیسم قومی را گرفت نه از طریق دیگر. از طریق دفاع از زحمتکشان بلوچ و عرب و ترک و کرد و ترکمن هست که می توان نشان داد که ایرانیها و در واقع اکثریت زحمتکش آنها با هم خواهر و برادرند. آنها که کارگران ترک را در آذربایجان یا جاهای دیگر غارت می کنند، می چایند و استثمار می کنند، بیش از همه در آن مناطق ترک هستند. آنها می گویند که عرب ها را از ما می دهند بیش از همه شیخ های عرب هستند. یا در بلوچستان، خان های بلوچ هستند و یا در خیلی از مناطق کردستان هم چنین است.

اگر چنین است ما بایستی مبارزه ی طبقاتی مان را تحت عنوان مساله ملی تعطیل نکنیم. تحت عنوان مبارزه طبقاتی هم ستم ملی رانادیده نگیریم. تحت عنوان مبارزه ی طبقاتی نابرابری و آپارتاید جنسی را که وجود دارد، نباید نادیده بگیریم. از طریق مبارزه برای این خواست کاملاً توده ای مردم ایران هست که ما می توانیم جلوی انحرفات را بگیریم. این تنها راه است.

.....

* دیدگاه *

اسلام سیاسی در خدمت ارتجاع!

نوشته ی : سمیرامین

همه ی جریان‌های طرفدار اسلام سیاسی به " خودویژگی ی اسلام " معتقدند. طبق باور آنها اسلام بین سیاست و مذهب چنانی قابل نیست. این چنانی را ظاهراً مشخصه ی مسیحیت میدانند. یاد آوری اینکه نظراتشان با آنچه مرتجعین در آغاز قرن نوزدهم می گفتند کلمه به کلمه تطابق دارد، نمی تواند اثری بر آنها داشته باشد. در آغاز قرن نوزدهم مرتجعین (از جمله بونالد و دومستر) سعی می کردند گسستی را محکوم کنند که عسروشنگری و انقلاب فرانسه در تاریخ غرب بوجود آورده بود!

بر اساس این موضعگیری همه ی جریان‌های طرفدار اسلام سیاسی حوزه ی فرهنگ را قلمرو مبارزه ی خود میدانند. اما " فرهنگی " که، در واقعیت، خلاصه میشود به تعلق داشتن به یک مذهب بخصوص، آنهم تعلق که اساسش رسم و سنت است. در حقیقت، مبارزین اسلام سیاسی به بحث پیرامون جزم هایی که درونمایه مذهب است علاقه ای نشان نمی دهند. دغدغه ی اصلی آنها اینست که طبق شعاع مرسوم عضویتشان به جماعت [اسلامی] پذیرفته شود. چنین نگرشی به واقعیت دنیای مدرن نگران کننده است، نه تنها به این دلیل که از اندیشه تهی است و سعی می کند فقدان فکرواندیشه را پنهان کند، بلکه به این خاطر که استراتژی امپریالیسم را توجیه می کند: استراتژی جایگزینی ی جنگ فرهنگ ها با مبارزات بین مراکز امپریالیستی و کشورهای پیرامونی ی تحت سلطه. تاکید انحصاری اسلام سیاسی بر فرهنگ این فرصت را در اختیار آن قرار می دهد تا مبارزات اجتماعی ی واقعی ی بین طبقات تحت ستم و استثمار با نظام سرمایه داری جهان گستر را از تمامی حوزه های زندگی حذف کند. مبارزین اسلام سیاسی در حوزه هایی که مبارزات اجتماعی ی واقعی جریان دارد حضور ملموسی ندارند و رهبران آنها همواره تکراری کننده چنین مبارزاتی بی اهمیت است. حضور آنها در این حوزه ها به تاسیس دبستان و کلیتیک های درمانی محدود میشود که هدفی جز صدقه و ارشاد [مذهبی] ندارد. این فعالیت ها در خدمت پشتیبانی از مبارزات طبقات محروم علیه نظامی نیست که مسنول فقر و فلاکت آنها است.

اسلام سیاسی در حوزه ی مسائل اجتماعی ی واقعی متحارودوی سرمایه داری وابسته و امپریالیسم مسلط است و از اصل ذات مقدس مالکیت دفاع می کند و نابرابری و همه ی ملزومات باژتولید سرمایه داری را مشروعیت می بخشد. دفاع اخوان المسلمین از قوانین ارتجاعی در پارلمان مصر در همین اواخر یکی از صدها نمونه ازین دست است. در پارلمان مصر حقوق مالکان به ضرر زارعین اجاره دار) که اکثریت دهقانان خرد را تشکیل میدهند) تقویت شد. حتی یک نمونه قانون ارتجاعی وجود ندارد که در کشوری اسلامی وضع شده باشد و جنبش های اسلامی با آن مخالفت کرده باشند. افزون بر این، چنین قوانینی با توافق رهبران نظام امپریالیستی رسمیت پیدای می کنند. اسلام سیاسی ضد امپریالیسم نیست حتی اگر مبارزین آن نظری جز این نداشته باشند! برای امپریالیسم، اسلام سیاسی متحد نیکبختی است و امپریالیسم به این امر کاملن واقف است. بنابراین، درک این قضیه ساده است که اسلام سیاسی همیشه در رده های خود روی طبقات حاکم عربستان سعودی و پاکستان حساب می کند. افزون بر این، این طبقات از همان آغاز جزء فعالترین مشوقین آنها بوده اند. بورژوازی کمپورادور محلی، سرمایه داران نوکیسه و سودبرندگان جهان گستر سرمایه بادست و دل بازی از اسلام سیاسی پشتیبانی می کنند. اسلام سیاسی چشم انداز ضد امپریالیستی دارد و موضعگیری " ضد غرب " کم و بیش " ضد مسیحیت " را جایگزین آن کرده است. موضعگیری ای که چنین جوامعی را بطور آشکاره ی بن بست کشانده و بنابراین مانعی بر سر راه بسط کنترل امپریالیستی بر نظام جهانی بوجود نمی آورد.

اسلام سیاسی نه تنها در خصوص پاره ای مسائل (مشخص مسائل مربوط به موقعیت اجتماعی زنان) ارتجاعی و حتی مسنول افراط کاری هایست که علیه شهروندان غیرمسلمان میشود، (از قبیل قبطیان در مصر) بلکه اساسن ارتجاعی است و بنابراین نمی تواند در امر رهائی ملت ها شرکت داشته باشد.

باین وجود، سه بحث برای برانگیختن جنبش های اجتماعی و ورود به دیالوگ با جنبش های اسلام سیاسی ارائه شده است.

نخستین بحث این است که اسلام سیاسی توده های وسیعی را بسیج می کند که نمیتوان آنها را نادیده گرفت یا تحقیر کرد. تصورات متعددی به این ادعا دامن می زند. باین همه، باید خونسردی خود را حفظ و چنین بسیج هایی را بررسی کرد. پیروزی های " انتخاباتی " از جمله نمونه ی هائی

است که پای تجزیه و تحلیل درست که در میان باشد، باید با محک دقیق سنجیده شود. من به یک نمونه اشاره می کنم، به نمونه ی هفتاد و پنج درصدی که در انتخابات اخیر مصر از رای دادن خودداری کردند! قدرت اسلامیت ها در خیابان ضعیف چپ سازمان یافته را به نمایش می گذارد که از صحنه هائی غایب است که مبارزات اجتماعی در آن جریان دارد.

حتی اگر بر سر قدرت بسیج گسترده ی اسلام سیاسی توافق وجود داشته باشد، آیا این توجیه کننده ی آنست که چپ باید سعی کند سازمانهای اسلام سیاسی را برای فعالیت های سیاسی و اجتماعی با خود همراه کند؟ اینکه اسلام سیاسی تعداد کثیری از مردم را با موفقیت بسیج میکند، یک حقیقت است و هر استراتژی ی سیاسی موثری باید این حقیقت را در ملاحظات، پیشنهادات و گزین های خود در نظر داشته باشد. اما در آنها به دنبال متحد بودن، بهترین وسیله برخورد باین چالش نیست. باید اشاره کرد که سازمانهای اسلام سیاسی _ بخصوص اخوان المسلمین _ در پی چنین اتحادی نیستند و حتی آنرا رد می کنند. اگر به تصادف پاره ای سازمانهای چپ بدقیال اتحاد با اسلام سیاسی را پذیرفته اند، اولین تصمیمی که اسلام سیاسی پس از کسب قدرت می گیرد این است که اتحاد دست و پاگیر آنها را با خشونت هرچه تمامتر از بین ببرد، همانطور که در ایران مورد سر نوشت مجاهدین و فدائیان خلق را شاهد بودیم.

استدلال دوم که طرفداران " دیالوگ " ارائه داده اند این است که اسلام سیاسی حتی اگر در چارچوب پیشنهادات اجتماعی ارتجاعی است، ولی " ضد امپریالیست " است. شنیده ام که گفته اند معیار ضد امپریالیستی که من ارائه داده ام (پشتیبانی بی چون و چرا از مبارزاتی که در راستای پیشرفت اجتماعی صورت می گیرد). " اگنومینستی " است و از ابعاد سیاسی چالشی که ملل جنوب با آن روبرو هستند غافل. به باور من این انتقاد فاقد اعتبار است بشرطی که آنچه گفته ام را در نظر بگیرند، مشخص آنچه درباره ی ابعاد دمکراتیک و ملی ی پاسخ های مطلوبی گفته ام که به رویارونی باین چالش مربوط میشود.

همین طور هم می پذیرم که نیروهای فعال [در صحنه ی جامعه] در پاسخ به چالشی که ملت های جنوب با آن روبرویند و در برخورد با ابعاد اجتماعی و سیاسی آن ضرورتن منسجم نیستند. بدین ترتیب امکان تصویب اسلام سیاسی وجود دارد که ضد امپریالیسم باشد اما در حوزه ی اجتماعی قهقرائی. در این رابطه، ایران، حسم در فلسطین، حزب الله در لبنان و پاره ای جنبش های مقاومت در عراق با لافاصله به ذهن متبادر میشود. این وضعیت های مشخص را بعدا بررسی می کنم. میخواهم بگویم که اسلام سیاسی بطور کلی ضد امپریالیسم نیست اما در مقیاسی جهانی و بطور کامل با قدرت های مسلط همراه است.

استدلال سوم توجه چپ را به ضرورت مبارزه با اسلام ستیزی جلب می کند. هیچ چپی که ارزش نام بردن داشته باشد نمیتواند مساله ی شورش حومه ی پاریس را نادیده بگیرد، یعنی برخورد با آن طبقات از مردم که منشاء مهاجرت دارند و در کلان شهرهای سرمایه داری پیشرفته ی معاصر زندگی میکنند. تجزیه و تحلیل این چالش و پاسخ هائی که گروه های گوناگون (احزاب ذینفع، چپ اروپائی ی شرکت کننده در انتخابات، چپ رادیکال) به آن داده اند، محور بررسی این مقاله نیست. به این بسنده می کنم که نقطه نظر را بگویم: پاسخ ترقی خواهانه به این چالش نمیتواند بر پایه ی ابزاری کردن جماعت مداری (کمونیتاریسم) (1) گذاشته شود که در اساس ضرورتن همیشه با نابرابری در پیوند است و نهایتن ریشه در فرهنگ نژادپرستی دارد. کمونیتاریسم که محصول ایدئولوژیک فرهنگ سیاسی ی ارتجاعی ایالات متحده است (و پیش از آن با موفقیت در بریتانیای کبیر پیش برده شده است) می رود که زندگی سیاسی قاره اروپا را آلوده کند. اسلام ستیزی که بخش های مهمی از نخبگان و مسنول ارتباط جمعی به طور منظم به آن دامن می زنند، استراتژی ی اداره ی تکتُر [فرهنگی] جماعت به نفع سرمایه است زیرا این احترام ظاهری به تکتُر، در حقیقت، فقط ابزاری است برای تعمیق شکافها و اختلافات در میان طبقات خلقی.

مساله ی به اصطلاح حومه ها مساله انی ویژه است و خلط آن با مساله ی امپریالیسم (یعنی مدیریت امپریالیستی ی مناسبات بین مراکز مسلط امپریالیستی و کشورهای پیرامونی) کمکی به پیشرفت در هیچ یک از این حوزه های کاملاً متمایز نخواهد کرد. این خلط مسائل بخشی از اسباب و ابزار ارتجاعی است و تقویت کننده ی اسلام ستیزی و اسلام ستیزی نیز بنوبه خود هم حمله به طبقات خلقی در مراکز امپریالیستی و هم حمله به ملل کشورهای پیرامونی را ممکن میسازد. این خلط مسائل بنوبه ی خود به اسلام سیاسی ارتجاعی خدمت ارزشمندی می کند و به یقین ضد غربی آن اعتبار می بخشد. بنابراین، میخواهم بگویم که مبارزه ی ایدئولوژیک ارتجاعی که به ترتیب راست نژاد پرست غرب و اسلام سیاسی پیش برنده

ی آنند یکدیگر را تقویت می کنند، درست همانطور که آنها از فعالیت های کمونیتاریسم پشتیبانی می کنند.

نوگرانی، دموکراسی، سکولاریسم و اسلام

سیمانی که مناطق عربی و اسلامی امروزه از خود ارائه می دهند، سیمای جماعی است که در آنها مذهب (اسلام) در تمامی عرصه های زندگی سیاسی و اجتماعی در صفت مقدم قرار گرفته است، بطوری که تصویر اینکه جزاین می توانست باشد، عجیب می نماید. اکثریت ناظران خارجی (رهبران سیاسی و وسائل ارتباط جمعی) به این نتیجه می رسند که نوگرانی، شاید هم دموکراسی، بناچار خود را با حضور پر قدرت اسلام انطباق خواهد داد. آنها به این ترتیب سکولاریسم را ناممکن می سازند. این سازش ناممکن است و باید از آن حمایت شود یا ضروری نیست و باید باین منطقه از جهان همانطور که هست سروکار داشت. من بهیچ وجه باین تصویریه اصطلاح واقعبینانه موافق نیستم. آینده _ در دید درآمدت از سوسیالیسم جهانی شده_ برای ملل این منطقه همچون ملل دیگر دموکراسی و سکولاریسم است. چنین آینده ای در این مناطق همچون دیگر مناطق ممکن است، اما هیچ کجا هیچ چیز قطعی و تضمین شده نیست.

نوگرانی گسستی است در تاریخ جهان که اروپا در قرن شانزدهم مبتکر آن بود. نوگرانی انسان را چه بصورت فرد و چه جمع مسنول تاریخ خود میدانند و در نتیجه باید نولوژی های پیش مدرن فاصله میگیرد. بنابراین، با نوگرانی است که دموکراسی ممکن میگردد، درست همانگونه که نوگرانی لازمه اش سکولاریسم در مفهوم جدانی از مذهب از سیاست است. مجموعه بهم پیوسته ی نوگرانی، دموکراسی و سکولاریسم که ضرر و روشنگری معماران بود و انقلاب [کیبر] فرانسه به آن جامه ی عمل پوشاند، تاکنون با همه ی پیشرفت ها و پسرقت های خود جهان معاصر را شکل بخشیده است. اما نوگرانی به خودی خود فقط یک انقلاب فرهنگی نیست، بلکه تنها در رابطه تنگتنگ با تولد و رشد سرمایه داری معنا و مفهوم پیدا کرده است. این رابطه محدودیت های تاریخی ی نوگرانی ی "واقعا موجود" را مشخص کرده است. بنابراین، شکل های مشخص نوگرانی، دموکراسی و سکولاریسمی که امروزه با آنها سروکار داریم را می باید بعنوان ثمرات تاریخ مشخص رشد سرمایه داری مورد ملاحظه و بررسی قرار دهیم. شرایط ویژه ای که سطره ی سرمایه داری مبین آنست ویژگی های اخص نوگرانی، دموکراسی و سکولاریسم را رقم زده اند. سازش های تاریخی ای که محتوای اجتماعی ی بلوک [طبقاتی] مسلط را مشخص می کند (آنچه من روند تاریخی ی فرهنگ های سیاسی می نامم.)

در این جا معرفی فشرده ی در کم از کم تاریخ ماتریالیستی را فقط به این دلیل یادآوری کردم که روش های گوناگون ترکیب نوگرانی، دموکراسی و سکولاریسم سرمایه داری را بر متن نظری آن مشخص کنم. عصاره روشنگری و انقلاب فرانسه مدل سکولاریسم رادیکال را عرضه داشت. فرد بی خدا باشد یا لاداری، خدا باور باشد یا مومن (در این مورد مسیحی) آزادی انتخاب دارد و دولت از آن بی اطلاع است. در سطح قاره ی اروپا و در فرانسه با احیای سلطنت-عقب نشینی ها و سازشهایی که قدرت بورژوازی را با قدرت طبقات مسلط نظام های پیشامدرن متحد کرد، زمینه ساز سکولاریسم فروکاسته و ضعیفی شد که از آن رواداری و تحمل را درک می کردند. این سکولاریسم نقش اجتماعی کلیساها را از نظام سیاسی حذف نمی کرد. در مورد ایالات متحده، قضیه چنین است که مسیر خاص تاریخی این کشور به شکل گیری فرهنگ سیاسی ای منتهی شد که اساس ارتجاعی بود. در این فرهنگ سکولاریسم راستین عمل ناشناخته است. در این کشور مذهب عامل اجتماعی ی شناخته شده ای است و سکولاریسم باترگر مذهب رسمی خط می شود. (هر مذهب- یا حتی سکتی- رسمی است.)

بین گستره ی سکولاریسم رادیکال و میزان پشتیبانی از شکل یابی جامعه در هماهنگی با درونمایه ی نوگرانی پیوند مشخصی وجود دارد. چپ که به موثر بودن سیاست در جهت بخشی به تحول اجتماعی در راستا های مشخصی باور داشته باشد، خواه چپ رادیکال یا حتی میانه رو، از مفاهیم اساسی ی سکولاریسم دفاع می کند. راست محافظه کار ادعا می کند که تکوین و تحول مورخه خواه اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی را باید به حال خود گذاشت. سرمایه، در زمینه ی اقتصاد، بازار را بگونه ی آشکار مطلوب خود میداند. در زمینه ی سیاست، دموکراسی کم شتاب به قانون تبدیل شده و تعویض و جانشینی جای بدیل و الترناتیو را گرفته است. و در جامعه، در این زمینه [زمینه ی دموکراسی] سیاست نیازی به سکولاریسم فعال ندارد. "جماعات" کمیوندهای دولت را جبران می کنند. تاریخ را بازار و دموکراسی ی نمایندگی می سازد و باید گذاشت چنین کنند. چنین برداشتی از اندیشه ی اجتماعی در لحظه کنونی ی عقب نشینی چپ، بسیار غالب

است و در فرمول بندی هائی تجلی می یابد که طیفی از افراد از تورن تا نگری را در بر میگیرد.

فرهنگ سیاسی ی ارتجاعی ایالات متحده از این هم در نفی مسنولیت فعالیت سیاسی فراتر می رود. تکرار این ادعا که خدا الهامبخش ملت "امریکا" است و پشتیبانی وسیع از این "اعتقاد" مفهوم سکولاریسم را از محتوا تهی می کند. در حقیقت، گفتن اینکه خدا تاریخ را می سازد بمعنی اینست که ساختن تاریخ را تنها به عهده ی بازار میگذاریم.

از این نقطه نظر جایگاه ملت های خاورمیانه کجاست؟ تصویر مردان ریش دارو زنان روسری بسر به نتیجه گیری های عجولانه درباره ی شدت هواداری و پیروی مذهبی افراد منتهی میشود. دوستان فرهنگ مدار غرب که خواهان احترام به تکرار اعتقاداتند به ندرت پی گیری میکنند که بفهمند مقامات [دولتی] چه روندهائی را به خدمت گرفته اند تا تصویری را عرضه کنند که باب طبعشان است. بی تردید افرادی هستند که کشته و مرده ی خدا هستند. آیا تناسب عددی آنها از کاتولیک های اسپانیایی که در روز عید پاک راهپیمائی می کنند بیشتر است؟ یا از جمعیت وسیعی که در ایالات متحده به موعظه کنندگان انجیل در تلویزیون گوش می دهند؟

بهر رو، این منطقه [خاورمیانه] همیشه چنین تصویری از خود ارائه نداده است. گذشته از تفاوتهایی که هر کشور با کشور دیگر دارد، منطقه ی پهناوری را میتوان مشخص کرد: از مراکش تا افغانستان، از جمله ملت های عرب (به استثنای کشورهای شبه جزیره ی عربی)، ترکها، ایرانیان، افغانها و ملت های جمهوریهای سابق آسیای مرکزی که امکانات بسط و گسترش سکولاریسم در آنها را نمیتوان نادیده گرفت. وضعیت در میان ملت های همجوار، عرب های شبه جزیره یا پاکستان متفاوت است.

سنت های سیاسی در این منطقه ی پهناور [خاورمیانه] شدیداً تحت تاثیر جریان رادیکال نوگرا قرار داشته اند: ایده های روشنگری، انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه و کمونیسم انترناسیونال سوم همگی در ذهن مردم وجود داشت و بطور مثال بسی بیشتر از پارلمنتاریسم وست مینستر اهمیت داشت. این جریان غالب که الهامبخش مدل های اصلی ی دگرگونی سیاسی بود ند و طبقات حاکمه آنها را در عمل پیاده کردند، مذهبانی بود که از پاره ای جهات میتوان آنها را شکل های از استبداد نوگرا توصیف کرد.

این گونه بود وضعیت مصر محمد علی با خدیو اسماعیل. کمالیسم در ترکیه و نوسازی در ایران ازین دست بود. پوپولیسم ملی مرحله های اخیر تاریخ به مجموعه پروژه های سیاسی تعلق دارد. گونه های این مدل متعدد بود (جبهه ی رهائی بخش ملی ی الجزیره، بورقوییسم تونس، ناصریسم مصر، بعثیسم سوریه و عراق)، اما جهت این جنبش ها شبیه یکدیگر بود. ظاهراً تجربه های افراطی - به اصطلاح تجربه رژیم های کمونیستی در افغانستان و چین جنوبی - با یکدیگر در اساس تفاوتی نداشتند. همه ی این رژیم ها دستاوردهای زیادی داشتند و بهمین دلیل از پشتیبانی وسیع توده ای برخوردار بودند. به همین دلیل بود که این رژیم ها با وجودی که واقعا دموکراتیک نبودند، مسیر رشد توسعه را در این راستا [نواوری] گشودند. درباره ای موقعیت ها، مثلاً در مصر از سال 1920 تا 1950 تلاش در جهت دموکراسی انتخابی صورت گرفت و کانون ضدامپریالیستی میانه رو (حزب وفد) از آن حمایت کرد. این تلاش با مخالفت قدرت امپریالیستی مسلط (بریتانیای کیبر) و متحدین محلی آن (خانواده ی سلطنتی) روبرو شد. با اطمینان میتوان گفت که سکولاریسم در شکل متعادل خود از طرف مردم "رد" نشد. سهل است، این مذهبیین بودند که در آذهان مردم تاریخ اندیش بودند و البته اکثر آنها چنین بودند.

تجربه ی نوگرانی از استبداد نوگرا تا پوپولیسم رادیکال ملی اموری تصادفی نبود. جنبش های پر قدرتی که در طبقات متوسط دست بالا را داشتند، پیش برنده ی آن بودند. این طبقات بدین ترتیب خواست واراده ی خود را نشان دادند که میخواهند در صحنه ی جهانی شده ی مدرن بمثابة شرکای کامل و تمام عیار به حساب آیند. این پروژه های با محتوای نوگرایانه را که میتوان بورژوازی توصیف کرد، به بسط سکولاریسم یاری می رساندند و پیش برندگان بالقوه ی رشد و تحول دموکراتیک محسوب می شدند. اما دقیقاً به این دلیل که پروژه هائی بودند که با منافع امپریالیسم درگیر شدند، امپریالیسم بی رحمانه با آنها مبارزه کرد و بطور منظم نیروهای تاریخ اندیش را برای این مقصود سازمان داد.

تاریخچه ی اخوان المسلمین را خوب می شناسیم. در دهه ی بیست بریتانیا و خانواده ی سلطنتی آنرا عمل سازماندهی کردند تا جلوی پیشرفت دموکراتیک و سکولار او ف را بگیرند. سیا و سادات بازگشت جمعی آنها از گریزگاهشان در عربستان را پس از مرگ ناصری سازمان دادند. این قضیه را نیز همگان میدانند. با تاریخچه ی طالبان که سازمان سیا در پاکستان بوجود آورد تا با "کمونسٹ ها" بجنگند نیز همگی آشناییم. "

کمپین حمایت از حقوق افغانهای مقیم ایران:



ما افغان هستیم نه برده!

با سلام و عرض ارادت خدمت تمامی شما عزیزان. ما بیش از سی سال است که در ایران زندگی می کنیم از زمانی که به افغانها یک کاغذ سفید رنگ بابت شناسایی داده شد ما بودیم. بعد از آن کارتهایی دادند که مانند دفترچه و با زمینه سفید بود که با آنها کوپن هم گرفتیم. سالها بعد به ما کارت آبی رنگ دادند و پس از آن کارتهای صورتی رنگ که تقریباً طول آن یک و پنج می باشد را به افغانها دادند. ابتدا به عنوان کارت پناهندگی دائمی بود و ما پناهنده دائم به حساب می آمدیم اما در این مراحل این کارتهای پناهندگی دائم تبدیل شد به کارت ویژه آوارگان افغانی و برگ تردد. بعد از این همه که از امتیازات ما کاسته شد حال ما تبدیل شده ایم به آواره جنگی آن هم پس از بیست و چند سال اقامت در ایران.

اکنون که در مرحله آمایش سه هستیم و تا ۱۵ / ۱۲ / ۱۳۸۶ وقت داریم تا برای تعویض کارت و مجوز کار از طریق سایت (www.amayesh.ir) ثبت نام کنیم تنها به ما اجازه داده اند از

بین شغل های زیر یکی را انتخاب کنیم.
۱- گچ پز ۲- آهک پز ۳- کیسه زن ۴- کوره خالی کن ۵- کوره چین ۶- فخار ۷- قالب زن ۸- چاه کن ۹- حفار ۱۰- آسفالت کار ۱۱- بتون ریز ۱۲- بتون ساز ۱۳- بلوک ساز ۱۴- دامپرور و دامدار ۱۵- متصدی مرغداری ۱۶- چوپان ۱۷- سلاخ دام و طیور ۱۸- پوست و پر کن ۱۹- سیرابی و روده پاک کن ۲۰- آهک زن ۲۱- پرم ساز ۲۲- ماشین کار شستشوی پوست ۲۳- کارگر موادشیمیایی ۲۴- اسلامپورساز ۲۵- کارگر سوزاندن امحاء زباله ۲۶- کارگر بازیافت مواد شیمیایی ۲۷- کارگر تخلیه و بارگیری ۲۸- کارگر کوره ریخته گری ۲۹- پله ساز ۳۰- تیرچه ساز ۳۱- پرس کار موزانیک ۳۲- برش کارسنگ ۳۳- کارگر دستگاه سنگبری ۳۴- کارگر ماشین سنگتراش ۳۵- صیقل کار سنگ ۳۶- مشاغل راه سازی و معدن ۳۷- کارگر پل سازی ۳۸- کارگر تعمیر و نگهداری تونل ۳۹- کارگر آتشیبار ۴۰- کارگر استخراج معدن ۴۱- کارگر حفار معدن ۴۲- کارگر بیل زن ۴۳- (؟) ۴۴- کارگر سمپاش ۴۵- کارگر علفه جمع کن.

سالیان سال است که حق ما افغانها در ایران ضایع شده و می شود اما تاکنون کسی نبوده تا این مشکلات افغانها را به گوش جوامع بین الملل برساند. شغل هایی که بیان نموده اند جزء سخت ترین و طاقت فرساترین شغل های ما باشد. لذا ما افغانها از شما دوستان گرامی این خواهش را داریم تا نسبت به این اقدام ما را یاری نمایید. ما در ایران نمی توانیم که کوچکترین حرکتی نماییم. زیرا اگر ما را شناسند کمترین کاری که خواهند کرد این است که سالیان سال در گوشه شکنجه گاه ها ما را حبس می کنند.

ما این تقاضی را داریم تا از طریق گروه های حقوق بشر به دولت ایران اعتراض نمایید تا این تبعیض نژادی را برداشته و ما را به عنوان شهروند درجه اول بداند. ما که بیش از بیست سال در این مملکت زندگی کرده ایم. حال شرط انصاف نیست که به ما و با قشر تحصیل کرده مانند برده و گلاباتور رفتار کنند. خواهش می کنیم که صدای ملت مهاجر افغان در ایران را به گوش جهانیان برسانید.

با تشکر فراوان - کمپین حمایت از حقوق افغانهای مقیم ایران - www.afg-iran2.blogfa.com

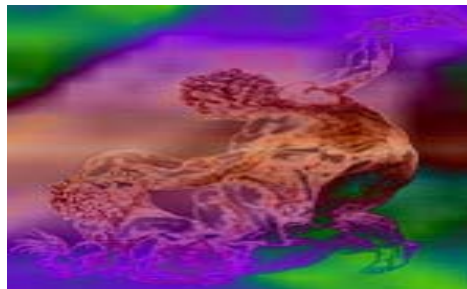
کمونیست ها" مدارس را به روی دختر و پسر گشودند. خوب هم میدانیم که اسرائیلی ها ابتدا به حماس کمک کردند تا جریانات سکولار و دمکراتیک مقاومت فلسطین را تضعیف کنند. اسلام سیاسی بدون پشتیبانی مداوم، همه جانبه و مصمم ایالات متحده نمی توانست به سادگی مرزهای عربستان سعودی و پاکستان را پشت سر بگذارد. وقتی نفت در سرزمین عربستان کشف شد، جامعه ی عربستان حتی شروع هم نکرده بود با سنت فاصله بگیرد. آن زمان بود که بین امپریالیسم و طبقه ی سنتی حاکم بلافاصله اتحاد برقرار شد، قراردادی بین دوشریک بوجود آمد اسلام سیاسی و هابی را جان تازه بخشید. بریتانیاییز باتشویق رهبران مسلمان به ایجاد کشور مستقل خود موفق شد وحدت هندوستان را از بین ببرد و این کشور را از بدو تولدش بدام اسلام سیاسی بیندازد. باید اشاره کرد که تنوری ای که به اسلام سیاسی قانونیت بخشید- و آنرا به معهودی + نسبت می دهند- تنوری ایی بود که قبلن شرق شناسان انگلیسی در خدمت به اعلی حضرت طرح ریزی کرده بودند. (2)

بنابراین، ابتکار ایالات متحده برای درهم شکستن جبهه ی متحد کشورهای افریقا و آسیا که در باندونگ در سال 1955 بوجود آمد، امری است قابل درک. عربستان سعودی و پاکستان در مقابل این جبهه " کنفرانس اسلامی " را (از سال 1957) علم کردند و بدین وسیله اسلام سیاسی در این منطقه نفوذ کرد.

کمترین نتیجه ای که از این ملاحظات باید گرفت این است که اسلام سیاسی نتیجه ی خود بخودی اعتقادات مذهبی اصیل و واقعی ملت های مورد بحث نیست. اسلام سیاسی ثمره ی فعالیت سیستماتیک امپریالیسم است که البته نیروهای تاریک اندیش مرتجع و طبقات کمپرادور حاضر به خدمت آنها از آن حمایت می کنند. در اینکه مسنولیت این وضعیت به عهده ی چپ نیز هست که نه درک کرد و نه دانست چگونه چگونه باین چالش رویا

روشن شود، تردید و چون و چرا نباید کرد.

پایان بخش نخست. برگردان : ح ریاحی 27.01.2008



گزارشگران بدون مرز - سوئد

جایزه آزادی مطبوعات سال 2007 خود را

به عدنان حسن پور خبرنگار ایرانی اهداء کرد.

این سازمان عدنان حسن پور روزنامه نگار کرد ایرانی را به خاطر نوشتن مقالات انتقادی در سرزمینی که در آن رژیم سرکوبگر مطبوعات را تحت فشارهای همه جانبه قرار می دهد، شایسته این جایزه شناخت.

عدنان حسن پور ، همراه با یکی از یاران روزنامه نگارش، عبدالواحد(هیوا) بوتیمار در 16 جولای سال 2007 (مرداد 1386) در دادگاه شهرستان مریوان به اعدام محکوم شد. دادگاه جرم هردوی آن ها را اخلال در امنیت ملی، جاسوسی برای دولت های بیگانه و محاربه با خدا اعلام کرد.

در ماه اکتبر همین سال دیوان عالی قضایی ایران حکم اعدام عدنان حسن پور را تا نید و حکم اعدام عبدالواحد بوتیمار را نقض کرده و پرونده او را برای بررسی مجدد به دادگاه فرستاد.

گزارشگران بدون مرز - سوئد که برای آزادی نشر اخبار و مطبوعات مبارزه می کند ، از همه دولت های دمکرات جهان می خواهد همه ی تلاش خویش را برای فشار به دولت ایران ، جهت آزادی این دو خبرنگار به کار گیرند.

اخراج هر روزه افغانی ها از ایران، عملی ضد انسانی و محکوم است! (۱)



امیر جواهری لنگرودی

"کمپین حمایت از افغان های مقیم ایران" گزارش داد: دستور رئیس جمهور ایران بر توقف روند اخراج، کارساز نبود. ما با اخراج ۵۱۱ مهاجر افغانی از ایران در روز تاسوعا روبرو می شویم» در حالیکه در روز تاسوعا و عاشورای حسینی و در صحنه آرای دفاع از این واقعه تاریخی، که با تشنگی و نرساندن آب و تشنه لیبی یاران و کسان حسین، در سراسر ایران میلیونها ایرانی بر سر و روی خود می کوبند و از درگیری و خانه خرابی واقعه عاشورا در ۱۴۰۰ و اندی سال پیش گریان و عزادارند، حاکمان مدعی عدل و داد، طعن و لعن کننده "شمر" و "ابن زیاد"، بر سر زنان و مردان و اعضاء خانواده های افغانی مقیم ایران می ریزند، مردمی که نزدیک سه دهه اقامت در ایران، باید بعنوان شهروندان درجه اول جامعه ما بدل می شدند، همان شیوه و روشی را بکار می گیرند، که قصابان تار و مار کننده طفلان، اولاد حسین و کسان و یارانش در نزدیک به پانزده قرن پیش روا داشتند که در کتب مذهبی ذکر خیرش آمده است.

اگر آن عمل که تصویر تاریخی آنرا هر عمامه بسر و پای منبری خوانی برای گریاندن مردم، به صحنه می کشند و تعزیه خوانان با هزینه دولتی سرسام آور، در درون سالن تاترسنگلج و در وسط خیابانهای تهران با شتر گردانی و لباس های پر زرق و برق و پرهزینه در سراسر کشور، نمایش گریاندن مردم را برعهده می گیرند و از کیسه خلیفه جماران برای این تعزیه گردانی ها هزینه می کنند، همان کار را در روز تاسوعای حسین، بر سر زحمتکشان افغانی نیز پیاده کردند. آنان را دستگیر و در هوای سرد بهمن ماه، که تا به امروز دهها و صد ها تن در درون کمپ ها و چادر ها در پاکستان و جای جای افغانستان بدلیل بی نقشه گی دولت ها جان داده اند، تحویل آن سوی مرزها می دهند. در گزارش آمده است: «شمس الدین حامد رئیس اداره مهاجرین هرات به بی بی سی گفت: با وجود اینکه اعلام شده بود اخراج مهاجران افغان از ایران تا چند ماه آینده متوقف شده و در صورت ادامه روند اخراج، با مسنولان دولتی افغان هماهنگی خواهد شد، اما عصر روز پنجشنبه، ایران بدون اطلاع قبلی، ۱۱۱ مهاجر افغانی را از مرز رد کرد» در ادامه گزارش آمده است: «رئیس اداره مهاجرین هرات از اخراج یک زن بی سرپرست افغان توسط ایران خبر داد و گفت این زن در حالی که بقیه اعضای خانواده اش در ایران مانده اند از آن کشور اخراج شده است... تاکنون آدرس دقیق محل سکونت این زن معلوم نیست و اداره تحت امر وی در تلاش است تا آدرس او را پیدا کنند.» این است رافت و عدالتی که احمدی نژاد، در شبپور خود می دمید و با سنج و طبل خود در هر کوی و برزنی به صدا در آورد و در مراسم سینه زنی تاسوعا و عاشورا، علم و تکل آنرا بپا داشته است.

در ایران و در روند ادامه پاک سازیهای قومی و بیکار سازهای بیرویه کارگران و زحمتکشان از محیط کار و عدم پاسخگویی به وضعیت آنان، بهانه حضور کارگران و زحمتکشان مهاجر افغانی، عراقی، بنگلادشی و غیره را از سر گذاشتند در شبپور می کنند. دستگیری افغانها و اخطارهای گاه و بیگاه به آنان نیز، خاصه و خرجی دولت اسلامی ایران، برای تغذیه مطبوعات دولتی و پیش زمینه چار و جنجال های اخراج ها و انحراف افکار عمومی از اشکالات، کاستی ها و ضعف های اساسی و پایه ای نظامی است تا

همه چیز را ماست مالی کند و معترضین و فعالان جنبش های اجتماعی ایران را به هر بهانه ای زیر فشار گذارد. دستگیری دهها تن از دانشجویان چپ و سوسیالیست، رادیکال و مبارز، به مرگ کشاندن محمود صالحی در شرایط بد جسمی ایشان در زندان و بیمارستان، وضعیت بد بیماری چشمی منصور اساتلو بعد از عمل در زندان اوین، برخورد با فعالان زن و دستگیری و زیر فشار گذاشتن هر روزه آنان و مرگ دانشجوی سندنچی ابراهیم لطف الهی در زیر شکنجه و فشار، احکام ضد انسانی قصاص اسلامی در سراسر کشور و بویژه منطقه سیستان و بلوچستان جهت ارباب، همه و همه زنجیره ای از جنایات بر علیه بشریت هستند که حاکمان جمهوری اسلامی از زمان به روی کار آمدنش تا به امروز همچنان به آن ادامه می دهد.

سایت کمپین می نویسد: « طی چند روز گذشته، بیش از ۹۰۰ مهاجر افغان در حالی از ایران اخراج شدند که بارش برف سنگین بیشتر مناطق افغانستان به ویژه غرب این کشور را فرا گرفته و جان بیش از صد ها تن را گرفته است. این مهاجران از ولایات مختلف افغانستان هستند و دولت می گوید انتقال آنان به مناطق اصلی شان در هوای سرد این روزها، ناممکن است. مقامات محلی می گویند مهاجرین اخراج شده، در سرپناه های موقت، مسافر خانه ها و خانه های مردم اسکان یافته اند.» پرسش این است: شما از یکسو توافق می کنید که در این هوای سرد اخراج نمی کنیم و سفارت ایران در کابل از دستور رئیس جمهور کشورمبنی بر توقف موقت روند اخراج مهاجرین افغان طی فصل سرما خبر داده است و از سوی دیگر فوج فوج نیروی انسانی را در وضعیت دشوار که دولت افغانستان کمترین امکان پاسخگویی و رسیدگی به این همه اخراج شدگان را ندارد، پس می فرستید، چرا؟ به شما می شود گفت: انسان؟ رئیس دولتش فرمان توقف صادر می کند، دفتراموراتیاج خارجی وزارت کشور ایران در همکاری تنگاتنگ نیروی انتظامی کشور، افغانی بی چیز را که نزدیک به سه دهه در ایران و در بدترین شرایط ممکن و زیر بار سخت ترین کارها خم به ابرو نیاورده اند، دستگیر می کنند و پس می فرستند، و این پس فرستادن ها تعطیل بردار نیست حتی در سینه زنی تاسوعا و عاشورا، هوای سرد بهمن ماه و بی کفایتی دولت حامد کرزای در قبال عدم پاسخگویی به انتظارات شهروندان خودش!

دستاتی که به نام دولت و صاحبان قدرت، این چنین جنگ روانی بر علیه ملتی را در برابر ملت دیگر سازمان می دهد، جز نفرت ملی، اعمال راسیسم دولتی، خارجی ستیزی عنان گسیخته و ولنگاری دولت مردان نظام ایران، هیچ چیز دیگری بر آن نمی توان نهاد! این اعمال ضد انسانی در نزد افکار عمومی بشریت مترقی بشدت محکوم است و ما نیز به سهم خویش آنرا قویا محکوم می کنیم. افغانی حق دارد به نام انسان در هر کجا که خود بخواهد زندگی اختیار کند، هیچکسی را نمی بایست، به اجبار از ایران بیرون کرد و به دشمنی با نیرویی بر خواست که در طول سه دهه سهمی جدی در درون کشورمان با تن دادن اجباری به بردگی کار، بعنوان نیروی میلیونی کاردر کنار سایر کارگران و زحمتکشان کشورمان، سهمی جدی در ساختن و پرداختن داشته اند. با بهانه و بی بهانه، هیچ افغانی نباید از ایران اخراج گردد. ۲۷ ژانویه ۲۰۰۸

برای بازدید "کمپین حمایت از افغان های مقیم ایران" به آدرس زیر مراجعه کنید: www.afg-iran2.blogfa.com



* دیدگاه *

این شعله خاموشی نمی گیرد!

گفت وگویی شهروند با فواد شمس:

فواد شمس متولد 1365 است، یعنی 21 سال دارد ولی با تمام جوانی اش، هم و غم خود را صرف جنبش دانشجویی و آزادی دوستان دربندش کرده است.

فواد دانشجوی اخراجی رشته علوم اجتماعی دانشگاه علامه است. از سال 83، سال ورود به دانشگاه، جذب فعالیت های سیاسی و دانشجویی شد و تا زمان اخراج از دانشگاه در سال 85 در قالب فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در کانون ها و نشریات دانشجویی فعالیت داشت. بعد از آن نیز در برخی روزنامه ها، مجلات، سایت های خبری سیاسی و عرصه ی وبلاگ نویسی به فعالیت پرداخته است. برای آشنایی بیشتر با او می توانید به وبلاگش با نام "زیستن برای بازگفتن" bazgoofan.blogfa.com مراجعه کنید.

گفت وگویی شهروند با فواد شمس درباره وضعیت دانشجویان در بند و تلاش های انجام شده برای رهایی آنان را می خوانیم. از آخرین فعالیت هایی که کمپین آزادی دانشجویان در بند انجام داده برآیمان بگویید.

- با سلام خدمت شما و خوانندگان نشریه وزین شهروند.

بعد از بازداشت های گسترده به خاطر مراسم روز دانشجو از حدود روز 11 آذر تاکنون فعالیت های مختلفی در تمامی عرصه ها برای دفاع از دانشجویان دربند صورت گرفت. در این باره تاکنون اطلاع رسانی فراوانی صورت گرفته است، اما به صورت اجمالی بگویم ما سعی در خبررسانی روز به روز و وسیع داشته ایم. از آن طرف از حرکت های اعتراضی خانواده ها ی رفقای دربندمان حمایت کرده ایم. به نهادهای مسئول داخل حکومت اعتراض کرده ایم. حمایت های وسیع در داخل کشور و خارج کشور را جمع آوری کرده ایم. در آخرین حرکت ها نیز سعی کرده ایم در مورد رفقای تازه بازداشت شده همین روند را ادامه دهیم و از آن طرف در مورد دانشجویانی که برای آنان وثیقه های سنگین تعیین کرده اند سعی بر تهیه این وثیقه ها شده است. چون متأسفانه با توجه به سنگین بودن این وثیقه ها برخی از خانواده های این دانشجویان که اکثراً جزو طبقات پایین جامعه هستند از تأمین آن ناتوان هستند. جا دارد در این جا نیز از همه مردم بخواهیم که در این راه ما را یاری دهند.

تا امروز 21 ژانویه (اول بهمن) چه افرادی آزاد شده اند؟

- تا این لحظه (دوشنبه بعدازظهر به وقت تهران) برای 11 تن از رفقای زندانی در تهران و زندان اوین بند 209 وثیقه های سنگینی تعیین شده که تاکنون 4 تن از این افراد با تودیع وثیقه آزاد شده اند. در مازندران نیز تمامی دانشجویان دربند آزاد شده اند، اما در مورد شهرستان های دیگر تاکنون خبر جدیدی از آزادی دانشجویان نداشته ایم.

آیا افراد دستگیر شده همه متعلق به جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب هستند یا از سایر طیف ها هم در میان آنها هستند؟

- در میان بازداشت شدگان طیف های گوناگون دانشجویی وجود دارند. اکثر این افراد از طیف دانشجویی چپ هستند که در میان همین رفقای چپ نیز طیف های مختلف دانشجویی با گرایش چپ وجود دارد. در تهران اکثر بازداشت شدگان از دانشجویان چپ هستند و البته دانشجویان کرد و دیگر گرایش های دانشجویی بعضاً نیز در میان آنان به چشم می خورد. در شهرهای کردستان اکثراً فعالان دانشجویی کرد بازداشت شده اند. به طور خلاصه اکثر بازداشت های اخیر حول دانشجویان چپ گرا که خود متعلق به طیف های گوناگون چپ هستند، صورت گرفته است.

چرا امسال تصمیم گرفتید 16 آذر را مستقلاً برگزار کنید؟

- به نظر ما روز 16 آذر متعلق به تمام دانشجویان دانشگاه سرتاسر ایران است و هر کدام از گرایش های درون جنبش دانشجویی دارای این حق ابتدایی و بدیهی است که آن گونه که می خواهد به صورت "مستقل" آن را برگزار کند؛ چه از نیروهای داخل حاکمیت، چه از دیگر نیروهای سیاسی که به نظر ما منسختی با جنبش های اجتماعی مردم ایران ندارند، خصوصاً آنانی که صرفاً به تغییر در هرم بالایی قدرت و جا به جایی قدرت حاکمه از راه هایی غیر از تغییر بنیادین مناسبات اجتماعی - طبقاتی متکی به اراده ی تمام مردم ایران خصوصاً جنبش های کارگری، زنان، دانشجویی، ملیت های تحت ستم و ... اعتقاد دارند. بر اساس این تحلیل دانشجویان فعال با گرایش های مختلف سعی بر برگزاری مستقل روز خودشان

یعنی روز دانشجو را داشتند و خواهان آن بودند که شعارهای خود را بر محوریت خواست تغییر بنیادین مناسبات غیر آزاد و نادرست حاکم بر جامعه مان و اتحاد بین جنبش های اجتماعی قرار دهند و این امر یعنی برگزاری مستقل روز دانشجو خصوصاً مستقل از نهادهای و جناح های مختلف درون حاکمیت و یا بعضاً به ظاهر بیرون حاکمیت، نه تنها حق دانشجویان سیاسی با هر گرایشی، بلکه انتخاب درست دانشجویان سیاسی با گرایش چپ بود و نشان دهنده ی آن است که بعد از نزدیک به سه دهه سرکوب به اشکال مختلف، نسلی دوباره از زیر خاکسترهای سرکوب دهه 60 و فریب دهه 70 بیرون آمده است که راه خود را فراتر از مناسبات کاسب کارانه ی جناح های رنگارنگ داخل حاکمیت و به اصطلاح برخی اپوزیسیون هیچ کاره می جوید.

خواست های دانشجویان عدالتخواه و برابری طلب مشخصاً چیست و چه تفاوت هایی با خواست های سایر گروه های دانشجویی دارد؟

- البته من دقیقاً منظور شما را از عنوانی که نام برده اید متوجه نشده ام. اگر منظور شما دانشجویان با گرایش چپ است در میان این دانشجویان طیف های مختلفی وجود دارد. این جا باید این تذکر داده شود که این گوناگونی نه تنها بر خلاف دید برخی امری ناپسند نیست، بلکه به نظر من نقطه قوت جنبش دانشجویی و خصوصاً طیف چپ آن است که نشان از پویایی و تحرک این جنبش است. همچنین به اعتقاد من بر خلاف برداشت های منسوخ سنتی از کنش گری سیاسی و اجتماعی مهم وحدت کلمه نیست، بلکه مهم اتحاد در عمل است و این دو فرسنگ ها با یک دیگر تفاوت دارند. بر همین مبنا به نظر می رسد با توجه به این امر می توان به اجمال خواست دانشجویان را بر محوریت خواست دیگر جنبش های اجتماعی خصوصاً جنبش کارگری، زنان و همچنین ملیت های تحت ستم در ایران دانست. دانشجویان خود را جزئی از مردم جامعه ایران می دانند و اعتقاد دارند دیوارها و درهای آهنین دانشگاه نمی تواند آنان را از بدنه ی اجتماعی مردم جدا کند. دانشجویان حامل خواست های کارگران بودند. آنان خود را فرزندان طبقه کارگر ایران می دانند.

بیش از نیمی از دانشگاه را دختران دانشجو تشکیل می دهند که فریاد اعتراض به تبعیض جنسیتی حاکم بر جامعه را در دانشگاه فریاد می زنند. خواست آزادی های سیاسی و اجتماعی از درون

دانشگاه به سوی کلیت جامعه فریاد زده شد. دانشجویان چپ خود را همراه و همگام با دیگر جنبش های اجتماعی جامعه ی ایران می دانند و دانشگاه را به عنوان بخشی از جامعه که می تواند در بیان

خواست های جامعه جایگاه آوانگارد و پیشرو داشته باشد به حساب می آورند. البته در آخر این بخش لازم است بگویم با توجه به

تجربیات دوران به اصطلاح "اصلاحات" دانشجویان شدیداً از

هرگونه مورد سوءاستفاده قرار گرفتن از طرف بخش هایی از جناح های حاکمیت دوری می گزینند که البته در چند انتخابات اخیر نیز

شاهد جدا کردن حساب اکثریت فعالان دانشجویی خصوصاً فعالان چپ از جناح های اصلاح طلب حاکمیت بوده ایم. ما بر این گمان

هستیم که سرکوب های فعلی هزینه ی استقلال عملی است که ما از

جناح های حاکمیت داشته ایم. هزینه ی مخالفت ما با پلکان شدن

برای برخی برای گرفتن صندلی های سبز مجلس در آستانه ی

انتخابات اخیر است که با توجه به حملات اخیر مدعیان اصلاح طلبی

از شیوخ شان گرفته تا ژورنالیست های شان و تئوری پردازان شان

مؤید این امر است.

در گفت وگو با رادیو فرانسه شما گفته ی وزیر اطلاعات آقای اژه

ای که دانشجویان دستگیر شده را متهم به مارکسیست بودن کرده،

اتهام خوانده اید ضمن اینکه در وبلاگتان و سایر بیانیه ها

دانشجویان زندانی را رفقای چپ خطاب میکنید. از نظر شما چپ به

چه مفهومی است؟

- در این جا نکته مهم و خطیری وجود دارد. یک انسان (در این جا

فعال دانشجویی) می تواند در شرایط آزاد بیرون از زندان با اراده و

آگاهی خویش بدون هیچ فشاری بر اساس حق بدیهی و ابتدایی هر

انسانی خود را با هر مرامی بخواند و باید این حق آزاد را داشته

باشد و قابل احترام و دفاع نیز هست. در این جا نیز هر کسی حق

دارد در شرایط آزاد و با اراده و آگاهی خود در بیرون از زندان خود

را به هر مرام و مسلکی متعلق بداند، اما شرایط درون زندان

متفاوت است. وقتی وزیر اطلاعات حکومتی که حتی حق فعالیت در

قالب هیچ مرام و مسلکی - غیر از آن چیزی که خود می پسندند - به

کسی نمی دهد، این گونه سخن می گوید و تعداد زیادی از رفقای ما

نیز در زندان در شرایطی که مشخص نیست نگهداری می شوند، باید در مقابل آن ایستاد. با در نظر گرفتن تجربه های تاریخی تلخی که داریم. در گذشته نیز زیر درخت های سیب در بعد از ظهرهای ابری پاییزی پاریس گفته بودند که "حتی مارکسیست ها نیز آزاد هستند"، اما تجربه تابستان های خونین 60 و 67 امر دیگری را نشان داد. بر اساس تجربه ای که در تاریخ معاصر این سه دهه داشته ایم باید مراقب این قبیل مسائل بود، اما در مورد بخش بعدی سنوالات اجمالا بگویم از نظر ما چپ می تواند معانی مختلفی داشته باشد. همان طوری که با مراجعه به ادبیات کلاسیک دو قرن اخیر می توانید ببینید. در این جا بحث بر سر معنا کردن واژه ها نیست، بحث بر سر عمل آگاهانه جمعی فعالان عرصه های جنبش های اجتماعی از جمله جنبش دانشجویی است. هر فرد می تواند خود با عمل مشخص و با پراتیک خود معنای آن چیزی که "چپ" می داند را در عرصه ی جامعه عینیت ببخشد. در اینجا هیچ مقامی که قدرت خود را از سرکوب و زندان و می گیرد صلاحیت آن را ندارد برای دیگران عنوان و انتیکت انتخاب کند. در آخر بگویم می توان با مراجعه کردن به مطالب نوشته شده توسط فعالان دانشجویی و عملکرد آنان در "البته شرایط بیرون زندان" در مورد آنان قضاوت کرد که خوشبختانه در جهان کنونی با رشد عرصه های اطلاع رسانی مختلف این امر به سهولت انجام می گیرد.

از لحاظ قانونی چه ایرادی به اقدام شما از جمله تجمع مسالمت آمیز در دانشگاه وارد است؟ اصولا اتهامات دانشجویان دستگیر شده از لحاظ قانونی عنوان شده است یا نه؟

- در واقع حتی بر اساس قوانین مکتوب و نوشته شده همین حکومت جمهوری اسلامی ایران که البته به آن ندهای بسیاری وارد است هیچ کدام از رفقای دانشجویی ما و به نظر ما هیچ کدام از زندانیان سیاسی هیچ جرمی مرتکب نشده اند. به نظر ما برگزاری تجمع مستقلانه دانشجویی در دانشگاه حتی بر اساس همین قوانین موجود (که قابل نقد نیز هست) هیچ اقدام خلاف قانونی نیست، بلکه حق بدیهی و ابتدایی تمامی دانشجویان با هر گرایش سیاسی است. بر این مبنا ما حق دانشجویان چپ و آزادی خواه را برای برگزاری تجمع مسالمت آمیز در درون دانشگاه محترم می دانیم و از آن دفاع می کنیم و درست برعکس، کسانی را که به وسیله زور و سرکوب و بازداشت و زندان و رعب و وحشت و سعی در خاموش کردن صدای ما دارند، محکوم می دانیم. اما در مورد اتهاماتی که به رفقای ما زده شده است. تا این لحظه تنها اتهامی که به صورت رسمی از طرف دادگاه انقلاب به خانواده های این رفقا اعلام شده است "اقدام بر ضد امنیت داخلی کشور" است. این اتهام البته در این چند ساله به هر کسی که به شکلی دست به هر نوع فعالیت اعتراضی زده است، وارد شده است. این اتهام آن چنان مبهم و گنگ و کلی است که به هیچ عنوان قابل اعتنا نیست. نه تنها به صورت رسمی هیچ مصدقی برای این اتهام مطرح نشده است بلکه تاکنون از طرف مراجع رسمی حاکمیت هیچ موضع گیری رسمی و قانونی در قبال دلیل بازداشت و اتهام رفقای دربند ما زده نشده است. بر همین مبنا ما از روز اول خواهان آزادی تمام رفقای دربندمان بوده ایم چون بر این اعتقاد راسخیم که حتی بر اساس همین قوانین (البته قابل نقد موجود) نیز هیچ اتهامی به آنان وارد نیست.

از دانشجویی که در بازداشت در سندانج کشته شد چه اطلاعاتی دارید؟

- متأسفانه خبر مرگ مشکوک این دانشجوی عزیز [ابراهیم لطف الهی] تمام انسان های با وجدان جهان را شوکه کرد. از همان روز های ابتدای بازداشت ها ما بارها سعی کردیم صدای اعتراض دیگر دانشجویان خصوصا فعالان دانشجویی که با هر تحلیلی خود را جزو فعالان ملیت ها و قومیت های تحت ستم به بهانه ملیت و قومیت شان تعریف می کنند، باشیم، اما متأسفانه به هر دلیلی رسانه ها و دیگر نهادها حساسیت لازم نسبت به سرنوشت این عزیزان از خود نشان ندادند تا زمانی که این اتفاق دردناک و بهت آور روی داد. این اولین بار نیست که یک فرد زندانی سیاسی به طرز مشکوکی در زندان ها جان خود را از دست می دهد ولی امیدوارم آخرین بار باشد. همان طوری که وکیل این دانشجو آقای صالح نیکبخت و خانواده این عزیز از دست رفته خواستار روشن شدن علت مرگ و قبول مسئولیت آن از طرف حاکمان و کسانی که او را زندانی کرده اند، شده اند، ما نیز خواهان همین هستیم و البته جا دارد در این جا

این هشدار را بدهیم که هر اتفاقی به هر دلیلی و با هر بهانه ای برای رفقای ما در درون زندان و هر یک از زندانیان سیاسی دیگر چه دانشجوی، چه کارگر، چه زن و چه هر انسان دیگری بیافتد مسئولیت مستقیم آن با کسانی است که این عزیزان را به زندان افکنده اند. امیدوارم ابراهیم لطف الهی عزیز آخرین فردی باشد که جان خود را به این نحو از دست می دهد. امیدوارم مرگ مشکوک این عزیز تلنگری به تک تک انسان های آزادی خواه و با وجدان سرتاسر ایران و جهان بزند، که نسبت به وضعیت نامشخص تمامی دانشجویان زندانی و زندانیان سیاسی خصوصا کسانی که در شهرستان ها و خصوصا در کردستان - که فشار و سرکوب بیشتر از تهران است و اطلاع رسانی کم تر - اعتراض کنند. باید نگذاریم زیباترین فرزندان آفتاب و باد را در زندان ها یک به یک خاموش کنند.

ویلاگ نویسان 10 بهمن را به عنوان روز حمایت از رفقای دربند اعلام کرده اند. اگر تا آن زمان دانشجویان زندانی آزاد نشوند خیال دارید چه اقداماتی در این روز انجام دهید؟

- البته همان طوری که در ویلاگ هم نوشته بسیار امید دارم که در روز 10 بهمن جشن آزادی رفقای دربندمان را برگزار کنیم، اما اگر تا آن روز دانشجویان زندانی از جمله رفقای چپ و آزادی خواه ما آزاد نشوند، تا آن جایی که من اطلاع دارم، قرار است تمام ویلاگ ها با خواست آزادی دانشجویان زندان آپ شوند و در یک حرکت وسیع همبستگی خود را با این عزیزان اعلام کنند. با توجه به این که در این چند ساله ویلاگ ها به عنوان یک پدیده ی اجتماعی جدی و یک رسانه ی اینترنتی در جامعه ی ایران مطرح هستند و خوشبختانه جایگاه خوبی را نیز کسب کرده اند، ما امیدواریم این حرکت ویلاگ نویسان در این روز بتواند لاقلاً حساسیت و اطلاع رسانی در مورد رفقای زندانی را وسیع تر و عمیق تر بکند. در این جا جا دارد از همه ویلاگ نویسان و تمامی رسانه ها و خلاصه تمامی کسانی که به نحوی در رسانه های اینترنتی و دیگر رسانه ها حضور دارند درخواست کنم در این اقدام شرکت کنند.

از ایرانیان خارج کشور جهت حمایت از جنبش دانشجویی و دانشجویان زندانی چه انتظاری دارید؟

- تاکنون که نزدیک به 50 روز از بازداشت رفقای دانشجویی ما و دیگر دانشجویان زندانی می گذرد در خارج از کشور اقدامات خوبی از جمله اطلاع رسانی و کارهای رسانه ای، برگزاری تظاهرات و آکسیون های مختلف، تماس با نهادهای بین المللی دفاع از حقوق انسان ها، اتحادیه های کارگری و دانشجویی، احزاب چپ و مترقی سرتاسر جهان و کارزار "اقدام متحدانه در دفاع از دانشجویان چپ و آزادی خواه"، حمایت هنرمندان ایرانی مقیم خارج کشور که در یک نمونه اقدام جالب توجه فراخوان آقای ایرج جنتی عطایی شاعر و ترانه سرای نامی حمایت گسترده ی دیگر هنرمندان مردمی از این فراخوان و ده ها یا شاید صدها عمل دیگر از این دست که با پوشش، فرصت و توان مطرح کردن اش از طرف من در این فرصت محدود نیست، صورت گرفته است. به طور خلاصه ما از تمامی ایرانیان ساکن خارج کشور خصوصا آنانی که دغدغه های تغییر بنیادین مناسبات نادرست و غیر انسانی حاکم بر جامعه ی ایران را دارند؛ آنانی که خود را جزئی از طبقه کارگر ایران، جزئی از جنبش زنان ایران، جزئی از جنبش جوانان و دانشجویی ایران می دانند؛ آنانی که انسانیت را ورای قومیت و ملیت و نژاد و جنسیت و زبان و طبقه می بینند، درخواست می کنیم به هر نحو ممکن صدای اعتراض مردم ایران، دانشجویان زندانی، کارگران، زنان و مردم تحت ستم را به گوش جهانیان برسانند تا مردم جهان بدانند در نقطه ای جغرافیایی به نام ایران به جز بحث جنگ و انرژی هسته ای خواست های دیگری نیز مطرح است. تا تمام مردم جهان بدانند که دیکتاتورها در اشکال مختلف نمایندگان مردم ایران نیستند، بلکه نمایندگان واقعی مردم ایران اکنون در زندان های همین حاکمیت، آن هم در آستانه "نمایش انتخاباتی" دیگری به سر می برند. با سپاس از شما که وقتتان را در اختیار شهروند گذاشتید.

- من هم به نوبه ی خود از فرصتی که به من دادید کمال سپاسگزاری را دارم. به امید رهایی تمامی انسان ها در ایران و جهان.

شهروند- بهمن 1386 در سایت ببینید : ارسال شده برای سلام دمکرات

.....

شکنجه هوشمندانه!



دنی روبینشتاین، عضو شورای سردبیری هآرتس: اسرائیل یک دولت نژادی با طبقه بندی و برخورد متفاوت با چهار نوع فلسطینی است.

جکی رولند گزارشگر قبلی بی بی سی: اسرائیل بدون تمایز نظامی و غیرنظامی را زیر حمله میگیرد.
*تمایزنگان رژیم ایران و اسرائیل در داووس: تیمی مناسب برای انطباق ساختاری، در مفاد سنتی حقوق بشر
*کسانی که ستمگران را به خودی و غیرخودی تبدیل میکنند، از جمله آندسته از روشنفکران و نیروهای سیاسی ایران که به بهانه مبارزه با رژیم به این منطق تن در میدهند، خود را به سطح جنایتکاران و حامیان شکنجه و کشتار تقلیل میدهند، آنها قبل از هرچیز به منطق ضد حقوق بشری جمهوری اسلامی یاری می رسانند:

یعنی قابل تقسیم بودن حقوق بشر و انکار معیارهای جهان شمول آن.

روشنگری. روز پنج شنبه 17 ژانویه خانم تزویی لیوونی وزیر خارجه اسرائیل در مسکو گفت؛ تحریم سازمان ملل [علیه ایران] تاثیراتی داشته، ولی تاکید کرد این تاثیر قاطع نبوده است. خانم لیوونی از روی تجربه میدانند تاثیر قاطع یعنی چه. تاثیر قاطع به معنای در تنگنا گذاشتن یک دولت از طریق ایجاد موانع اقتصادی نیست. تاثیر قاطع یعنی تنبیه دسته جمعی یک ملت.

اما اصطلاح تنبیه در مورد مردم فلسطین رسا نیست، در واقع اندکی گمراه کننده هم هست. برای فلسطین، اصطلاح مناسب، شکنجه حساب شده است یا دقیق تر؛ شکنجه هوشمندانه.

زندانیانی که جیره شکنجه دریافت میکنند، میدانند چقدر این روش از شکنجه معمولی، هوشمندانه تر است. لازم نیست تلفات را خیلی بالا ببرید. باید کیفیت را برکمیت ترجیح دهید. لازم نیست هزارها نفر از گرسنگی و بی دارویی یا زیر ضربات نظامی یک جا بکشید، باید کاری کنید که تک تک شهروندان غیرنظامی در شرایط یک زندانی سیاسی قرار بگیرند که مرتبا او را برای اعدام مصنوعی احضار میکنند.

روش ایده آل و اسرائیلی، این است که تحریم جزیی از یک استراتژی گسترده نظامی، اقتصادی و سیاسی باشد که هماهنگ با هم کاری را میکنند که از قحطی و خشونت در دارفور هم ساخته نیست.

باید لحظه های قطع شکنجه را در خدمت شکنجه بکار بگیرد. آنوقت مردم درد را بطور مضاعف حس میکنند، میدانند نان و مسکن و امنیت شان کرایه ای و به گروگان گرفته شده است. آسمان برای شان به جایی تبدیل میشود که در آن 16 ها و هلی کوپتر های مجهز به بمب و راکت به جای ستاره ها چشمک میزنند، و زمین، جایی که تانک های توپدار آنها به شخم می کشند، و خانه، جایی که بولدوزرهای کاتر پیلار آن را به جایی دور، و دورتر، و دورتر انتقال میدهند، و نان و آب و برقی و دارو چیزهایی که فردا یا پس فردا قطع میشوند و یک یا چند عزیز آنها را به گور میفرستند. طعم گیلاس، برای آنها طعم زندگی نیست، از رنج و مرگ خبر می آورد.

هدف نهایی این سیاست، تنبیه، بیداری و حتی مجازات یک ملت نیست. فراموشی و تن در دادن به اضمحلال است. مشهورترین یهودی تاریخ روزی خواسته بود که دولت ها آرام آرام زوال یابند [withering away] تا ملت ها بتوانند با هویت انسانی خود

در صحنه تاریخ حضور یابند. دولتی که در تاریخ بیش از هر نیرویی به حیثیت یهودی ضربه زده است، به جای آن میخواید یک ملت تمام را به فراموشی وادارد و آرام آرام مضمحل کند، تاروژی که ادعای خاتم گدامایر به واقعیت تبدیل شود: ملت فلسطین؟ کو؟ تا برتری و برگزیدگی یک نژاد و پستی یک نژاد، دیگر را اثبات کند. دولت متبوع خاتم لیوونی بیش از نیم قرن است که این روش را در مورد مردم فلسطین به کار برده است تا شرایط واقعا موجود را براساس ایده های برگرفته از کتاب مقدس، شکل دهد.

یک سالی است که اسرائیل در این سیاست یک گام پیش رفته است: حالا در خبرهای سرکوب اسرائیل کلمه "غزه" جای ملت فلسطین را گرفته است و رنج فلسطینی های دو منطقه دیگر اشغال شده رانیز به فراموشی سپرده اند. غزه را بزرگ ترین زندان جهان با یک میلیون و نیم زندانی خوانده اند. اما فلسطینی ها در هر سه منطقه اشغال شده و در داخل اسرائیل در شرایط زندانی زندگی میکنند. غزه اکنون بطور ویژه به اتاق شکنجه تبدیل شده است و مثل ماکتی که استادانه ساخته شده، ابعاد گوناگون تاکتیک "شکنجه هوشمندانه" و استراتژی زوال را به نمایش میگذارد.

اکنون پرده درخشانی از این تاکتیک شکنجه و استراتژی زوال به نمایش گذاشته شده است. اندکی بعد از آنکه فلسطینی ها مراسم عید خود را برگزار کرده بودند و اندکی بعد از برگزاری کنفرانس "صلح" آنا پولیس و درست همزمان با تور خاورمیانه ای جرج بوش، اسرائیل یک دور تشدید شکنجه را هم در نوار غربی و هم در غزه به اجرا گذاشت. به نظر میرسد تعدا میخواست به فلسطینی ها نشان دهد آن خبرهای "امیدبخش" برای "عوام" خارجی است که در ایندولوزی دولت اسرائیل، بلاهت آنها، "برگزیدگی" دولت نژادی - مذهبی اسرائیل را اثبات میکند.

در اتاق شکنجه هوشمندانه

روز شنبه 19 ژانویه 2008 - 29 دی ماه 1386 - وزارت خارجه کانادا نام آمریکا و اسرائیل را از فهرست شکنجه گران خارج کرد. اخبار و تصاویری که به فاصله چند ساعت در رسانه ها سرریز شد، نشان داد اسرائیل و آمریکا شایسته این نظر لطف وزارت خارجه کانادا هستند: تصاویر کودکان فلسطینی که در تاریکی حول شمع حلقه زده اند، تصاویر پیرزنان و پیرمردان و کودک نیمه جان در بیمارستان در کنار ماشین های دیالیز خاموش شده، تصویر پمپ بنزین های بسته، مغازه های خالی، کوچه ها، خانه ها و مردمی در تاریکی فرورفته.

تصاویر شبیه اردوگاه های پناهندگان دارفور یا سومالی نیستند. اینها کودکانی با لباس های پاره پوره و شکم های بادکرده نیستند، آنها غذا دریافت کرده بودند. بیماران روی زمین و لای و لجن دراز نکشیده اند، روی تخت بیمارستان در کنار دستگاه های مجهز ولی خاموش آخرین نفس های خود را می کشند. وقتی این تصاویر را در کنار گزارشات سازمان ملل و بیش از ده سازمان حقوق بشر فعال در رابطه با فلسطین قرار بدهید که تاثیر کیفی تحریم و آزار و ضربات نظامی و ابعاد تخریبی عظیم آنها را به تصویر می کشند، فوراً در می یابید که اینجا "بی هوا" شکنجه نمی کنند و گرسنگی نمیدهند. شکنجه براساس برنامه جیره بندی صورت گرفته، ابعاد "درد" اندازه گیری شده، عوارض آن را دقیقاً محاسبه کرده اند، نسبت "تمام کش" شده ها به "نیمه جان" ها را تعیین کرده اند و تنها جاندارانی که فعلاً جلوی چشم باقی گذاشته اند، بخشی از اعضای دولتی هستند که ظاهراً هدف تحریم بودند.

آن روز که این تصاویر و خبرها به رسانه ها سرریز شد، اسرائیل تحویل سوخت به غزه را متوقف کرده بود و بعد از محاصره و تحریم طولانی ذخیره ای هم نبود.

مسوولان حقوق بشری سازمان ملل و نهادهای مددکاری و حقوق بشری گفتند؛

قطع برقی، فقط به معنای خاموشی نیست. بیماران سرطانی و بخش اورژانس را در آستانه مرگ قرار میدهد. ذخیره خون و واکسن فاسد میشود. پمپ های آب غزه که باید از اعماق زمین بیرون کشیده شود از کار می افتند و آب قطع میشود.

در میانه فریادهای هشدار و وحشت، خانم جکی رولند خبرنگار الجزیره که از غزه گزارش می داد خبرداد: تنها منبع انرژی غزه تاکنون نیمی از ظرفیت موتورهایش را تعطیل کرده بود. آخرین واحد هم در عرض چند ساعت آینده تعطیل خواهد شد.

بعضی ملت ها لازم است شورای نگهبان داشته باشند تا مردم را موظف کند گزیده آن را برگزینند. مثل جمهوری اسلامی. اما هردو اینها هم بهانه بودند. قبل از اینکه مردم فلسطین برخلاف نظر شورای نگهبان اسرائیلی رای دهند و تحریم هردو بخش فلسطین به اجرا گذاشته شود؛

برنامه دراز مدت "شکنجه هوشمندانه" دولت اسرائیل باعث شده بود 78 درصد مردم نوار غزه زیر خط فقر زندگی کنند و حتی برای دسترسی به مواد اساسی غذایی با دشواری روبرو باشند. آن موقع بهانه شبیه دولت سکولار یاسر عرفات بود

بزرگ ترین نمایش بین المللی شکنجه هوشمندانه قبل از محاصره غزه، در رام الله در نوار غریبی بود به اجرا در آمد نه در غزه. آن زمان ساحل غریبی "مرکز شر" بود نه غزه. آن زمان قرار بود حذف عرفات، "نیم بست" برقراری صلح را بشکند، حالا قرار است حذف حماس، قبلاً بکشد راه، و قبل تر قرارداد اسلحه قرار بود بن بست را بشکند، حالا آنابولیس، سرکوبگران هرگز از کم حافظه گی و تکرار دروغ های خود شرم نمی کنند. بی شرمی یک خصصت الزامی برای ستمگران و مدافعان ستمگری است.

رژه انواع بهانه ها و بازی با انواع رهبران، فقط وسیله ای بودند برای تشدید تحریم و آزار و کشتار. بعد از جدا کردن غزه از نوار غریبی، اسرائیل امکان جدیدی برای تشدید موضعی تحریم ها و توزیع "مفید" شکنجه بین فلسطینی ها برای خود دست و پا کرده است. بنا بر گزارش سازمان غذای جهانی وابسته به سازمان ملل، اکنون 85 درصد مردم برای تامین غذا به سازمان های امداد، وابسته اند. توجه کنید: سازمان های امداد نه کمک های دولت های خارجی این دومی را به زندانیان نوار غریبی اختصاص داده اند. آنها مدام به آسمان نگاه میکنند.

گفتیم در روش ایده آل و اسرائیلی، تاکتیک تحریم، بخشی از یک استراتژی گسترده نظامی، اقتصادی و سیاسی است. حملات نظامی اسرائیل به مردم فلسطین نیز بر اساس برنامه "جیره بندی" و "شکنجه هوشمندانه" به اجرا در می آید.

روزهای تشدید تحریم غزه، همزمان بود با تشدید حملات نظامی در غزه و تشدید ویرانسازی خانه ها و ترور در نوار غریبی. فعلا در تبعیت از سیاست اسرائیل برای تقلیل مساله فلسطین به غزه، روی همین باریکه و "جیره" حملات نظامی حساب شده ی آن متمرکز میشویم.

روز 15 ژانویه همان زمان که جرج بوش در تور خاورمیانه ای خود به عربستان رسیده بود و شمشیر تحویل میگرفت و بوسه و 900 موشک تحویل میداد، اسرائیل با هلیکوپترهای نظامی آپاچی، راکت، تانک و بولدوزر به نوار غزه حمله کرده 18 تن را کشت و 50 نفر را مجروح کرد. در این حمله که به یک منطقه مسکونی، اما محل تمرکز مقامات حماس صورت گرفت، بیش از نیمی از قربانیان شهروندان غیرنظامی و بخش دیگر نیروهای وابسته به حماس بودند. از جمله محمود الزهار یکی از وزرای کلیدی حماس در این حمله، دومین پسر خود را نیز از دست داد.

دو روز بعد یعنی 17 ژانویه اسرائیل به دو نقطه حمله کرد. این بار هدف کوچکتر و قربانیان تماماً غیرنظامی بودند. یک حمله دو غیرنظامی فلسطینی را کشت و حمله دیگر به یک خود رو در وسط خیابان بود و طی آن سرنشینان خودرو، یک پسر بچه 13 ساله و پدر و عمویش به گفته پزشک چنان له شدند که جسد ها قابل جدا کردن و شناسایی نبودند. اسرائیل در مورد حمله به این خودرو که تصویر آن در رسانه ها سند به جای گذاشت، به رسانه های خارجی گفت: اشتباه کردیم.

روز بعد از آن اسرائیل یک خانه را به راکت بست و گفت وزارت کشور است. اما طی آن یک زن به قتل رسید و 48 تن زخمی شدند. این بار تمامی قربانیان شهروندان غیرنظامی بودند. خبرگزاری فرانسه گزارش داد از زمان برگزاری کنفرانس صلح در آنابولیس اسرائیل 115 فلسطینی را در حملات هوایی کشته است.

تنها از سه شنبه 15 ژانویه تا یک شنبه آن هفته اسرائیل 230 موشک و خمپاره به شهر شلیک کرده بود و در عرض یک هفته 32 نفر را کشته بود.

حملات نظامی اسرائیل مثل تحریم های آن دو هدف را تعقیب میکند: اول: در هم شکستن دولت حماس با ابزار نظامی و یا شاید تضعیف

اما روز دوشنبه 21 ژانویه اسرائیل مطابق برنامه جیره بندی خود حصارهای غزه را گشود تا اندکی سوخت و غذا به شهر وارد شود و تاکید کرد این تدبیر موقتی است. رسانه های انحصاری نوشتند فشار بین المللی موثر بوده است. اما "فشار بین المللی" قبل از بستن غزه آنجا بود. بان کی مون دبیر کل سازمان ملل از اسرائیل درخواست کرده بود برق را بطور کامل قطع نکند، یعنی جیره شکنجه را تا این حد بالا نبرد. او گفته بود؛ چنین اقدامی منابع به شدت محدود و مورد نیاز سوخت برای به راه انداختن موتور آب و برق خانه و بیمارستان ها را به روی مردم می بندد.

Christopher Guinness مسنول کمک های انسانی سازمان ملل هشدار داده بود این اقدام تاثیر تعیین کننده بر بیمارستان ها، سیستم تصفیه آب و فاضلاب دارد و منطق آن نقض معیارهای پایه ای حقوق بشر است. ده سازمان حقوق بشر به دولت اسرائیل نامه نوشته بودند و در مورد فاجعه انسانی هشدار داده و درخواست کرده بودند که از این اقدام خودداری کند. UNWRA در حالیکه نسبت به ایجاد بحران انسانی Humanitarian crisis هشدار داده بود این اقدام را تنبیه دسته جمعی Collective punishment خوانده بود که طبق ماده 33 کنوانسیون چهارم ژنو، ممنوع اعلام شده است. اینها فقط چند نمونه از فشار بین المللی. مقامات اسرائیلی معمولاً به ریش مقامات سازمان ملل و حقوق بشری ها قاه قاه می خندند. آنها مثل همتایان خود در رژیم اسلامی ایران "حقوق بشر" خاص خود را دارند. به همین جهت هیچکدام خجالت نمی کشند، یعنی از تاثیرپذیری خبری نیست. هروقت در مورد نقض حقوق بشر ساکنان ایران به رژیم اسلامی هشدار میدهند، مقامات رژیم فوراً جوازهای ویژه "جامعه جهانی" را به عنوان مدرک حق خود برای سرکوب مردم ایران ارائه میدهند: دولت اسرائیل فلسطینی ها را سرکوب میکند. متقابلاً: رئیس سازمانی با عنوان، نگهبان سازمان ملل Watch United Nations وابسته به کمیته یهودیان آمریکا، جوانی است به نام Hillel Neuer، تحصیل کرده دانشگاه اورشلیم. او در یک سخنرانی در کمیسیون حقوق بشر در مارس گذشته با عباراتی تند و حالتی طلبکارانه و سری بالا و با تکبیری که طعنه به تکبر آقای خامنه ای میزد به شدت به کمیسیون حقوق بشر تاخت که چرا در مخالفت با نقض حقوق بشر علیه اسرائیل قطع نامه ها صادر کرده است. قطع نامه هایی که اسرائیل هیچیک را اجرا نکرد. دلیل؟ همان که مقامات رژیم اسلامی برای سرکوب مردم ایران ارائه میدهند: دیکتاتور ها در خاورمیانه حقوق بشر را نقض میکنند.

اسرائیل برای سوختی که باید به غزه تحویل دهد، ماهیانه ده میلیون دلار پول از اتحادیه اروپا میگیرد. هیچکس هم نمی پرسد چرا سوخت، غذا، لباس، دارو و همه نیازهای فلسطینی ها باید از منابع کمکی، تامین شود. چرا این مردم اقتصاد ندارند. چگونه میشود از تشکیل یک دولت توسط یک ملت صحبت کرد وقتی نه اقتصاد دارد، نه زمین به هم پیوسته، نه حتی حق رای دادن در چارچوب بانئونستان های خود و انتخابات "مدیریت شده"ی آنها - بگذاریم از حق تعیین سرنوشت. و به جای مرز هرجا که بخواهند دورش حصار میکشند و دروازه های محدود حصارهایش را دیگران بر اساس برنامه "شکنجه هوشمندانه"، هروقت بخواهند می بندند و هروقت بخواهند باز میکنند.

تازه همین منابع کمکی هم گروگان گرفته شده اند و اسرائیل بعد از انتخابات با توافق کمک کنندگان آن را به گروگان گرفت و حالا در غزه کمک های سازمان های خیریه به منبع چرخش اقتصاد ملی تبدیل شده اند. توجه کنید این دو نوع منبع کمکی متفاوت هستند: ملت فلسطین در غزه آرام آرام "زوال یافته" و به پناهجویان وابسته به خیریه ها تبدیل شده است. ساحل غریبی به عنوان بانئونستان های جدا از هم و تحت کنترل به کمک های دولت های خارجی وابسته است. در هیچکدام از "اقتصاد ملی" خبری نیست. "اقتصاد ملی" مشمول استراتژی "زوال و اضمحلال" است. با این حساب آیا درست نیست که بگوئیم آن ده میلیون دلار که اتحادیه اروپا میدهد، بخشی از بودجه برنامه "شکنجه هوشمندانه" دولت اسرائیل را تامین میکند.

بهانه بستن غزه، پرتاب موشک های قسام بود. قبل از آن بهانه تحریم غزه و ساحل غریبی این بود که مردم فلسطین به حماس رای داده بودند در حالیکه براساس چارت حقوق بشر ویژه اسرائیل

آن آینده معلوم خواهد کرد کدامیک. قبلا این هدف از طریق زندانی کردن اعضای دولت حماس، سازمان دادن جنگ داخلی و حتی کودتا توسط نیروهای نظامی - امنیتی وابسته به فتح در همکاری با نیروهای ترور اسرائیل صورت گرفته بود، ولی بعد از پیروزی حماس در جنگ داخلی و تقسیم فاجعه بار فلسطین به دو بخش، اسرائیل به سیاست دوره عرفات متوسل شده است، یعنی شناسایی و قتل و ترور گزینشی کادراها، و تخریب ساختمان ها و راه ها و زیر ساخت های اداری، سیاسی و امنیتی حماس با استفاده از نیروی نظامی زمینی و هوایی و تیم های ترور.

دوم: کشتار و زخمی کردن مردم و ویران کردن خانه و کاشانه آنها به شیوه "چیره بندی شده" برای پی گیری تاکتیک "زوال". در این رابطه "اشتباه گرفتن هدف" یا "خسارت جانبی، تبلیغات رسانه ای برای افکار عمومی خارجی است، وگرنه در رابطه با خود مردم فلسطین، دولت اسرائیل قصد خود را علنا به نمایش میگذارد. مردم باید بدانند که در لبه پرتگاه قرار دارند. نه خانه و نه خیابان برای آنها امن نیست. فردا معلوم نیست زنده هستند یا نه، فرزندی که به مدرسه یا زمین بازی فرستاده اند به خانه باز میگردد یا نه. برای اجرای این تاکتیک کافی است هدف اول و دوم در هم ادغام شوند. هدف های شناسایی شده امنیتی، دایما، اشتباه، از کار در بیایند، ضربات دایما "خسارت جانبی" داشته باشند. رقم قابل توجهی از "اشتباهات" و "خسارات جانبی، کودکان و زنان و افراد مسن از آب در بیایند.

خانم جکی رولند گزارشگر قبلی بی بی سی که اکنون برای شبکه انگلیسی زبان الجزیره کار میکند، یک خبرنگار جنگی زنده است که در رابطه با درگیری های مربوط به نیروهای اسلامی کار کرده است و علیه میلسویج در دادگاه شهادت داده است. او بعد از حمله موشکی اسرائیل به یک خانه در 18 ژانویه که یک کشته و بیش از 48 زخمی برجای گذاشت، در لاپلای گزارشات خبری خود از غزه، تصویر نسبتا دقیقی از تاکتیک اسرائیل ارائه داد:

حالا میدانیم که سه حمله موشکی صورت گرفته است. به نظر میرسد اسرائیل سعی میکند نوعی زیرساخت امنیتی مقامات حماس را نشان بگیرد. سخره آمیز اینکه در بیشتر موارد این ساختمان هایی نیستند که واقعا نیروهای حماس از آنها استفاده میکنند. برای مردم غزه مثل این است که اسرائیل کم و بیش بدون اینکه تمایزی قابل شود از هوا و زمین به آنها حمله میکند. بزرگ ترین حمله هوایی، آنکه ساختمان وزارت کشور را هدف گرفت، تا آنجا که ما میتوانیم بگوئیم عمدتا شهروندان غیرنظامی را قربانی کرده است. جکی رولند روز قبل از آن به الجزیره گفته بود: مردم دایما به آسمان نگاه میکنند و وحشت دارند که راکت ها فرو بیارند.

دولت آپارتاید نژادی و نیاز به دشمن

خانم رولند بی پایگی توجیه اسرائیل برای این سیاست غیرانسانی، یعنی واکنش در برابر موشک پرانی و نهایتا مقابله با حماس به عنوان یک تهدید امنیتی، را نیز افشا کرد:

مبارزان فلسطینی تنها یک درصد جمعیت غزه را تشکیل میدهند. حتی اگر ادعای اسرائیل راست بود، باز عملیات آن غیرقانونی و جنایت علیه حقوق بشر به حساب می آید. اما آیا اسرائیل شریان حیات یک میلیون انسان از نوزاد شیرخواره تا زنان و مردان عصابا بدست، از کارگر و دانشجو و معلم و پرستار و پزشک تا بیکار و بیمار را قطع میکند تا یک درصد آن را از پای در آورد؟ دولتی که به پیشرفته ترین و پیچیده ترین سلاح های کشتار و یکی از قویترین ارتش های جهان مجهز است با جنگنده های اف 16 و هلیکوپترهای توپدار از هوا و تانک های مجهز از زمین خانه و کاشانه و خودرو و کوچه و خیابان را با مردم توی آن به آتش می بندد، که چند چریک را که حداکثر چند موشک دست ساز و چند تفنگ دارند به عقب نشینی وادارد؟ روشن است که هدف مردم هستند نه آن چند جنگجو.

عملیات نظامی بر پایه تشبیه دسته جمعی در عراق توسط آمریکا و در افغانستان توسط ناتو به کار گرفته میشود، به همین جهت در آنجا هم مداوما با کشتار شهروندان غیرنظامی با توجیه رسمی "تلفات جانبی"، و "اشتباه" روبرو هستیم. آنجا هدف قطع حمایت از شورشیان عراقی یا طالبان ها ست. اما بین عملیات اسرائیل و عملیات آمریکا در آن دوکشور تفاوت مهمی وجود دارد. در مورد

عراق یا افغانستان، آمریکا حداقل به لحاظ نظری میتواند آلترناتیوهای مطلوبی را به عنوان جایگزین طالبان ها و شورشیان ضد اشغال قبول کند. در فلسطین هر نوع نیرویی که بطور بالقوه بتواند دولت تشکیل دهد یا ادعای تشکیل دولت داشته باشد، دشمن محسوب میشود. هیچ نوع دولتی مذهبی یا سکولار، مستقل یا وابسته، سالم یا فاسد مورد قبول اسرائیل نیست. دیروز حماس مذهبی در مقابل عرفات سکولار مورد حمایت قرار میگرفت، امروز عباس سکولار در مقابل حماس مذهبی. اسرائیل با سیاست های خود آگاهانه حماس را که بعد از پیروزی انتخاباتی آشکارا علایم سازش نشان میداد به طرف استفاده از نیروی نظامی هول داد و هم اکنون نیز آن را به طرف از سر گرفتن عملیات انتحاری می راند. تحلیل گران لیبرال و دموکرات اسرائیلی بارها گفته اند دولت اسرائیل نگران امنیت و جان شهروندان خود هم نیست و برای پیشبرد سیاست های خود خواهان وجود نیروهای میلیتانت است. دولت اسرائیل برای پیشبرد استراتژی "زوال" نیاز به آن دارد که شهروندان خود را در معرض تهدید امنیتی قرار دهد.

حماس یک نیروی ارتجاعی است ولی همه و بیش از هرکس خود اسرائیل میدانند. چاره ارتجاع، دموکراسی است. اما دولت نژادی و دموکراسی؟ دموکراسی در جوهر خود انکار دولت نژادی است. همتانطور که آزادی در جوهر خود انکار دولت مذهبی است. دولت اسرائیل همه منتقدان به خود را به کیش خود نژاد پرست و ضد یهود، میخواند. اما امروز دیگر غیریهودی ها، مقامات بازنشسته مثل جیمی کارتر، یا یهودیان پیشرو نیستند که تایید میکنند اسرائیل یک دولت آپارتاید است.

در هفته تشدید کشتار و تحریم کامل غزه، رسانه ها خبر دادند فدراسیون صهیونیست های بریتانیا **British Zionist Federation** از سخنرانی دانی روبینشتاین یک عضو ارشد شورای سردبیری روزنامه هارتنص، جلوگیری به عمل آورده است. دانی روبینشتاین در کنفرانس سازمان ملل در بروکسل در برابر 350 میهمان از اتحادیه اروپا گفته بود: اسرائیل امروز یک دولت آپارتاید است با چهار رسته بندی از فلسطینی ها: فلسطینی های غزه، شرق اورشلیم، ساحل غربی و فلسطینی های ساکن اسرائیل.

جانی های خودی!

تمرکز کنونی بر شکنجه گاه غزه، رنج سه گروه دیگر مردم فلسطینی را از زیر نگاه رسانه ها خارج کرده است و این یکی از اهداف آگاهانه اسرائیل است. مردم غزه علیرغم همه رنج های خود لاقبل میتوانند در سراسر این نوار حرکت کنند. مردم ساحل غربی در باتونستان های پراکنده محاصره شده و برای رفتن به مدرسه، کار، خرید و دیدار خویشاوند باید از اتاق های بازرسی متعدد تحت عنوان "ایستگاه های نگهداری" بگذرند. بنا بر گزارش گروه های مستقل فلسطینی حدود ده گروه ویژه ترور اسرائیلی وظیفه دستگیری، شلیخون به خانه ها و ترور افراد را در این بخش برعهده دارند.

اورشلیم شرقی فقط گتو نیست. اسرائیل در اینجا مشغول حصارسازی است. کدام خانه ها نامزد ویرانی هستند؟ کدام زارعین هستی خود را از دست خواهند داد؟ حتی در روزهایی که کنفرانس آنابولیس بر گزار میشد و در روز هایی که جرج بوش به تور خاورمیانه ای مشغول بود، چه بسیار مردم از خواب برخاستند و با بولدوزهایی که برای ویران کردن خانه های آنها آمده بودند روبرو شدند.

فلسطینی های ساکن اسرائیل هدف ویژه برای کوچ دسته جمعی و همه آزارهای "لازم" برای این منظور هستند. اگر این اقدامات توسط میلسویج یا هرچانی "غیرخودی" صورت گرفته بود، دولت کانادا که آمریکا و اسرائیل را از لیست شکنجه خارج کرده و دولت های اتحادیه اروپا و متحدین شان ناگهان "وجدان" پیدا میکردند و به یاد چارت کهنه حقوق بشر می افتادند. اما دولت اسرائیل یک "جانی خودی" است.

کسانی که ستمگران را به خودی و غیرخودی تبدیل میکنند، از جمله آن دسته از روشنفکران و نیروهای سیاسی ایران که به بهانه مبارزه با رژیم ایران یا به دلیل رنجی که از این رژیم می کشند به این منطق تن در میدهند و در برابر این جنایات سکونت میکنند، خود را به سطح جنایتکاران و حامیان شکنجه و کشتار تقلیل میدهند.

ما آنها فقط خود را بی اعتبار نمی‌کنند، عرض خود می‌برند اما زحمت ما هم میدارند. زیرا قبل از هرچیز به منطق ضد حقوق بشری جمهوری اسلامی یاری می‌رسانند: یعنی قابل تقسیم بودن حقوق بشر و انکار معیارهای جهان شمول آن. وقتی معیارهای جهان شمول حقوق بشر را رد کنید، کاری که باقی می‌ماند چانه زدن برای اخذ جواز سرکوب است: اخذ جواز سرکوب ایرانی در مقابل جواز سرکوب فلسطینی، مجوز سرکوب چینی در مقابل مجوز سرکوب عراقی، مجوز سرکوب تبتی در مقابل مجوز سرکوب افغانی. ستمگران همیشه نمونه‌های "ستمگرتتر" پیدا میکنند، تا معیارهای رعایت حقوق بشر را به اندازه ذات خبیث خود به عقب بکشند.

داووس و تیم تجدید نظر در اصول سنتی "برابری حقوق بشر روز."

20 ژانویه، 30 دیماه محمد جواد لاریجانی در گفتگو با خبرنگاری ایسنا با اشاره به احتمال حضورش در اجلاس داووس گفت میخواید در این اجلاس دیدگاهی متفاوت از دیدگاه غرب ارایه کند. او در توضیح این دیدگاه گفت "ایدئولوژی غربی به تمامی مسایل حیات بشری از دیدگاه اقتصادی نگاه میکند". اینکه در دیدگاه های حاکم بر جهان، نه فقط در ایدئولوژی غربی، توسعه اقتصادی در مفهوم خاصی بر جهان حاکم شده و عواقب وخیمی به بار آورده نه محصول فکر محمد جواد لاریجانی بلکه نظری است که متفکران پیشرو بیش از دو دهه است روی آن کار کرده و کارزار برپا کرده اند و بر اساس همین کارها و کارزارها در معیارهای رسمی سازمان ملل هم تغییری ایجاد شده است. اما سنت مقامات رژیم اسلامی این است که بهترین ایده های جهان را وام گرفته و بعد از اینکه آنها را به لجن آلودند، به عنوان ابزار توجیه واپس مانده ترین سیاست ها تحویل بدهند. لاریجانی هم در ادامه توضیحات خود گفت حالا زمینه هایی فراهم آمده که میتوان در اجلاس داووس در عین حفظ حمایت غرب دیدگاه های غیر غربی را مطرح کرد و او قصد دارد دیدگاه های فرهنگی و نیز هسته ای رژیم اسلامی را در این اجلاس مطرح کند.

محمد جواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر، رژیم اسلامی و همان کسی است که گفته بود "ما خجالت نمی‌کشیم".

یعنی از آپارتاید جنسی و مذهبی و قومی، از سنگسار، از بریدن دست و پا، در آوردن چشم، اعدام به طریق پرتاب از بلندی، شکنجه متهم تحت عنوان تعزیر، نفی حق شهروندی تحت عنوان قصاص، انکار آزادی های فرهنگی و حقوق شخصی و اجتماعی، از قایل شدن دوتوع حق برای شهروند ایرانی و شهروندان فلسطینی و عراقی و افغانی و کلا از هیچ جنابیتی خجالت نمی‌کشند، زیرا چارت "سنتی" حقوق بشر را قبول ندارند.

داووس اجلاس اقتصادی "برابرتز" هاست و نمایندگان قدرت های بزرگ و پول های بزرگتر در آن می‌نشینند و طرح هایی تنظیم میکنند تا برابرتز ها را بازمه برابرتز و نابرابر ها را نابرابرتز کنند. به همین جهت فوروم اجتماعی جهان در مقابل آن شکل گرفت. لاریجانی به سیاست اقتصادی نابرابر ساز داووس اعتراض ندارد و دولت متبوع او با شدت و قدرت آنرا پی گیری میکند. نقد او به داووس این است که این سیاست اقتصادی نابرابر ساز، با سیاست فرهنگی نابرابر ساز رسماً ادغام نشده است.

اینجاست ارتباط این مساله با موضوع این مقاله. در اجلاس داووس به قول هرالده تریبون 2500 تن از "کنده ترین من [Ego]" های جهان شرکت دارند از روسای دولت ها و کادراهای مهم شان تا روسای بنگاه های بزرگ و نمایندگان آنها. از اسرائیل هم فرماتده کشتارها و ویرانی های اخیر در ساحل غربی و نوار غزه ایهود باراک، رئیس جمهور شیمون پروز، وزیر خارجه تریبی لیونی و تعدادی از روسای بانک ها و مسولین قراردادهای تجاری با کشورهای نفت خیز و امثال آنها شرکت دارند. از ایران نیز متکی، خاتمی، قالیباف و ثمره هاشمی در اجلاس شرکت کردند. آنها علیرغم همه رقابت هایی که باهم دارند، در حوزه "اصول"، "ایدئولوژی" و سیاست های بنیادی دارای دیدگاه های مشترکی هستند و میتوانند براساسی که محمد جواد لاریجانی توصیف کرد تیم مناسبی را تشکیل دهند.

این فقط برای توجیه سیاست های آنها در ایران و اسرائیل "مفید" نیست. باید توجه کرد یکی از نخستین و مهم ترین ملاقات های خانم لیونی در جریان این اجلاس با عمرو موسی یارادوا و الهام علی اوف، روسای جمهور دو کشور نفتی نیجریه و جمهوری آذربایجان،

صورت گرفت. در ملاقات با یارادوا خاتم لیونی درخواست کرد: توسعه روابط بین اسرائیل و نیجریه باید مستقیماً در یک گفتگوی پان آفریقایی و در نهادهای بین المللی مورد تاکید قرار بگیرد. پیشنهاد لاریجانی به تفاهم در گفتگوی پان آفریقایی و تنظیم قراردادهای نفتی کمک میکند. فراموش نکنیم 12 استان شمالی نیجریه قوانین شریعه را به اجرا میگذارند و بریدن دست و پا و بیرون آوردن چشم و سنگسار را به عنوان قصاص به رسمیت می‌شناسند. ارتش این کشور مثل خود اسرائیل سابقه پاکسازی توده ای و به توپ بستن خانه و مزرعه روستائیان را دارد. خود آقای یارادوا فقط با انتخابات تقلبی روی کار نیامد، شورای نگهبان تک نفره نیجریه یکی از "جالب ترین" شورای نگهبان های جهان بود و رئیس جمهور قبلی و پدر خوانده رئیس جمهور کنونی آقای اباسانجو، معروف به دزد دزدان، شخصاً با نشانه گرفتن لوله تفنگ، به رقیبان یارادوا دستور داد صلاحیت خود را رد کنند و از صحنه انتخابات خارج شوند.

بسیاری از "من" های کنده ای آفریقا یا آسیا که در داووس شرکت میکنند می‌شناسیم. آنها همان کسانی هستند که در نهادهای حقوق بشری سازمان ملل می‌نشینند و باخشم و تمسخر رو به جلسه فریاد میکنند شما میخواید با قوانین مضحک حقوق بشرتان به جنگ سنت نیکوی هزاران ساله ما بروید و اعدام را لغو کنید؟ آنها هم مثل آقای اسحاق لوانون نماینده اسرائیل جلسات حقوق بشری سازمان ملل را "سیرک" میخوانند، درست مثل خامنه ای و احمدی نژاد و بقیه دار و دسته. رژیم اسلامی و اسرائیل میتوانید همه اینها را زیر کت خود بگیرند و رهبری کنند. این یک تیم نیرومند است. رسالت این تیم روشن است: متون مبتنی بر برابری و جهانشمولی حقوق بشر را پاره کنید. روح "نوسازی" عصر نولیبرالی، تعدیل ساختاری، در این متون را می‌طلبید. به هر قدرتی اختیار بدهید متناسب با زور خود حق داشته باشد و برای این حق ویژه یک سنت محلی یا دلیل آسمانی پیدا کند. درست همتاطور که در حوزه اقتصاد و بازار عمل میکنید.

و برای بشری که دستش از دامن قدرت کوتاه است، شاید این ضربه لازم باشد تا بداند که کار را باید از نو آغاز کرد. دیوار ستم خیلی بلند شده است. س.آ



چند گزارش خبری!

گزارشات رسیده از خانواده های دانشجویان در بند حاکمیت که خانم نسیم سلطان بیگی دیروز بعد از ظهر با تأمین ۵۰۰ میلیون ریال وثیقه آزاد شده و به آغوش گرم خانواده و رفقای خود بازگشته است. دیدار کنندگان خانم نسیم سلطان بیگی از روحیه ی بالای این دانشجوی مبارز خبر می‌دهند. همچنین دادسرای قوه قضاییه وثیقه ای بالغ بر ۵۰۰ میلیون ریال را برای آقای کیوان امیر الیاسی تعیین کرده است که خانواده ی او از فردا دوشنبه ۸ بهمن ۱۳۸۶ سلسله مراتب تأمین قرار را آغاز کرده و تمامی یاران این عزیز امیدوارند که تا پایان هفته شاهد آزادی وی باشند.

اما خبرهای دیگر حاکی از اولین مورد تأیید شده ی شکنجه ی جسمانی یکی از دانشجویان در بند است. این خبر که هفته ی گذشته به دست کمیته تلاش برای رهایی دانشجویان در بند رسیده بود، امروز از طرف منبع مستقل دیگری نیز مورد تأیید قرار گرفت.

طبق این خبر آقای مهدی اللهیاری، از دانشجویان در بند بازداشت شده هنگام بازجویی مورد ضرب و شتم وحشیانه تیم بازجویی خود قرار گرفته، بطوری که آثار آن در ملاقاتی که با خانواده اش داشته مشهود بوده است. همچنین برخی از زندانیان آزاد شده اطلاع می‌دهند که صدای ضرب و شتم و فریادهای اعتراض این جوان را حتا در سلول های خود که فاصله ی نسبتاً زیادی از اتاق بازجویی وی داشته است، شنیده اند.

کمیته تلاش برای رهایی دانشجویان در بند. [کمیته تلاش](#) ۷/۱۱/۱۳۸۶

فمینیسیم، نه یک کلمه بیشتر، نه کمتر!

لاله حسین پور

ما برای مرزبندی با مخالفین خود به لقب احتیاج داریم. گویا هیچ مفهومی رسا نبوده و به طور کامل دارای آن محتوایی نیست که ما برای نظرات خود قائلیم. عادت کرده ایم دانما پسوند و پیشوند به اعتقادات خود اویزان کنیم و افکار خود را در صفحات بی شمار تعریف کرده و بگوئیم، ما این هستیم و به مخالفین خود بگوئیم، نه، شما این نیستید، بلکه آن هستید.

مشکل، مفاهیم نیستند. مشکل انسان ها هستند که نمی توانند آزادانه فکر کنند. آن ها خود را در چهارچوب یک تفکر یا ایدئولوژی زندانی کرده و می خواهند تمام "ایسم"های جهان را در آن چهارچوب هم آهنگ و منطبق کنند.

حاکمیت ایدئولوژی بر ذهن انسان ها، آن ها را توتالیتر کرده است. حال هر ایدئولوژی که باشد، تفاوتی نمی کند. اگر انسان خود بر ایدئولوژی حاکم شود، می تواند از آن استفاده کرده و پرده از رازهای نهفته بردارد و پاسخ سنوالات جهان و هستی و نیستی را بدهد. اما وقتی این رابطه برعکس شد و ایدئولوژی بر انسان حاکم گشت، قفلی بر ذهنیت می زند و مانع گشایش ادراکات و تبلور خلاقیت ها می شود. حاکمیت ایدئولوژی بر انسان، او را نگم، بسته، عقب مانده و ارتجاعی می کند.

زنان، مادام که از ایدئولوژی استفاده کرده و نگاهی هشیار به خود و پیرامون خود می افکنند و در ضمن هم زمان برای حقوق و جای گاه انسانی خود و هم جنسان خود در یک جامعه مردسالار مبارزه می کنند، راه پیش رفت و ترقی را طی می کنند. اما وقتی خود را در چهارچوب یک ایدئولوژی اسیر کرده و حاضر به فراتر رفتن از آن نباشند، حال چه اسلام باشد و چه هر مذهب و آئینی، دیگر نمی توان از ترقی صحبت کرد. دیگر این دکماتیسیم و انحصار فکری است که گریبان گیر یک مدافع حقوق زنان می شود. غافل از این که ایدئولوژی که اساسا به عنوان مذهب در جامعه عمل کرد داشته، قبل از آن که مقدس و جاودانه شود، خود از ملزومات جامعه و درخواست های انسان ها و کمبود و رنج و مشکلات شان و توسط خود انسان ها به وجود آمده تا پاسخی به معادله ظلم و ستم انسان بر انسان بدهد و بر آن معادله، روشنی افکند. اما خود، به مرور بر تار و پود جامعه و افکار و اذهان مردم حاکم شده و از این طریق منافع عده ای که قدرت را در دستان خود دارند، تأمین گشته است. بنابراین بسیاری از ایدئولوژی ها و مذاهب در وهله اول حافظ حاکمیت قدرت مداران بر توده مردم جامعه می باشد و به همین دلیل مقدس شمرده شده و دست بردن در آن و تغییر آن، کفر محسوب می گردد.

فرض بر این که زنان مسلمانی وجود دارند که برای رفع تبعیض جنسی تلاش می کنند، دلیل بر حقانیت فمینیسیم اسلامی نمی شود. آیا زنان مسیحی که فمینیسیت هستند و علیه تبعیض جنسی می جنگند، فمینیسیت های مسیحی نامیده می شوند؟

تنها زمانی مفهوم فمینیسیم اسلامی موجودیت می یابد که فمینیسیت ها ادعای اسلامیت بودن به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی حاکم بر جامعه را داشته باشند و بخواهند این دو مفهوم را بر یک دیگر منطبق کنند. اسلامیت هایی که تلاش می کنند فمینیسیم را با ایدئولوژی اسلام سیاسی هم آهنگ کنند، در نهایت پدیده ای به وجود خواهند آورد که در بهترین حالت، نه این است و نه آن و در غیر این صورت این فمینیسیم است که اسیر اسلامیت شده و تابع آن می گردد. در چنین حالتی دیگر نمی توان نام فمینیسیت بر آنان نهاد. آن ها اسلامیت هایی هستند که قوانین اسلام و شریعت را درباره حقوق زنان پیاده می کنند. اما فمینیسیت های اسلامی تا آن جا که بخواهند اسلام را تغییر داده و دست به آیه های قرآنی ببرند و آن را منطبق بر فمینیسیم کنند، البته فمینیسیت هستند، اما دیگر اسلامیت نیستند. و اگر مسلمان هم باشند، باید اسلام سیاسی را رد کنند.

آن هایی که به خود لقب فمینیسیت اسلامی می دهند، درواقع مسلمان هایی هستند که برای رفع تبعیض جنسی در چهارچوب اسلام تلاش می کنند. آن ها در ادامه راه خود در جایی متوقف شده و دیگر راهی برای گشایش چهارچوبه قوانین اسلامی ندارند. آن ها برای این که هویت اسلامی خود را حفظ کنند، مجبورند فمینیسیم را در چهارچوب اسلام نگه دارند و ظرفیت فمینیسیم را برای گشایش و رشد مبارزه سرکوب کرده و آن را در محدوده قوانین مقدس و تغییر ناپذیر اسلام محبوس کنند. بسیار روشن است که فمینیسیم را نمی توان با اسلامیت آشتی داد و به محض این که یکی از درخواست های زنان با آیه ای از قرآن ناهم خوانی پیدا کند، مسلم است که شعار زنده باد قرآن و مرده باد حقوق زنان سر داده می شود. فمینیسیم را با هیچ ایدئولوژی دیگری که ظرفیت تغییر و توسعه نداشته باشد، نمی توان آشتی داد.

فمینیسیت تا آن جا فمینیسیت است و فمینیسیت باقی می ماند که درخواست های زنان را تا به آخر دنبال کرده و زنان را از قید تبعیض جنسی رها کند. رفع تبعیض جنسی با هیچ ایدئولوژی و هیچ مذهبی، با هیچ اما و اگر نمی تواند محدود شده و یا متوقف گردد.

فمینیسیت ها می توانند حزب داشته باشند و فعالیت سیاسی کنند. خدا داشته باشند و عبادت کنند. آن ها می توانند آنتیست باشند و به هیچ خدایی نیانگارند. کمونیست باشند و برای رهایی طبقه کارگر مبارزه کنند. برای فمینیسیت بودن هیچ شرطی و پیش شرطی نمی توان قائل شد. مشکل از آن جا شروع می شود که فمینیسیت ها تلاش می کنند که مبارزه برای رفع تبعیض جنسی را بر ایدئولوژی و اعتقادات خود منطبق کنند. مشکل آن جاست که فمینیسیت ها می خواهند فمینیسیم را با مذهب و آئین خود توضیح دهند. این تناقضی است که در روند رشد خود، اجبارا به نفع یک طرف شکسته شده و از بین خواهد رفت.

فمینیسیم با رشد خود و آگاهی عمیق تر به وظائف خود در طول تاریخ، هر بار عرصه جدیدی را برای به اثبات رساندن خود کشف کرد. از حق رای زنان گرفته تا حقوق برابر در قانون. از دست مزد برابر برای کار برابر تا امکان تحصیلات و داشتن سهمیه برابر و مقام در رأس یک دولت و غیره. اما اکنون فمینیسیم یعنی مبارزه برای رفع تبعیض جنسی. رفع این تبعیض تنها از طریق تغییر قوانین یا سرنگونی دولت ها و یا برقراری سوسیالیسم متحقق نخواهد شد و با برابری اقتصادی و رفع تبعیض طبقاتی نیز از بین نخواهد رفت. برای رفع تبعیض جنسی باید پایه و اساس هر گونه تبعیضی از میان برداشته شود. رفع تبعیض جنسی مبارزه ای ست همه جانبه، فرهنگی و اقتصادی، در خانه و در محیط کار، در روابط انسان ها با یک دیگر و در برخورد با خود. تبعیض جنسی آن چنان ریشه دار و قوی در تار و پود جامعه رخنه کرده است که تنها با تغییر قوانین، دین، زبان، آموزش و سایر تغییرات رونیایی و زیر بنایی قابل از بین بردن نیست. فمینیسیم دنیای دیگری می خواهد. فمینیسیم مبارزه ای جانانه و تا به آخر می طلبد و به همین دلیل به نیروهایی نیاز دارد که جانانه و تا به آخر می جنگند. این یعنی فمینیسیم، نه یک کلمه بیشتر و نه کمتر!

پیام محمود صالحی به مناسبت کشتار کارگران مس خاتون آباد!

چهارم بهمن روز بزرگداشت کارگران جانباخته است. این روز به مناسبت چهارم بهمن 1382 و جان باختن کارگران مبارز معدن خاتون آباد ریاحی، مهدوی، جاویدی و مومنی بدست نمایندگان مسلح سرمایه نامگزاری شده است. این کارگران همراه همکاران و افراد خانواده های خود برای حفظ شغل های خود به تجمعی اعتراضی و مسالمت آمیز دست زده بودند و جنایتکارانه مورد هجوم و تیراندازی پلیس قرار گرفتند. من، در کنار بقیه کارگران حق خواه و معترض، یاد همه جانباختن کارگری را بزرگ میدارم و به طبقه خود، خانواده های گرمی جانباختگان کارگری و از جمله خانواده محترم جانباختگان خاتون آباد تسلیت میگویم و جنایات نمایندگان بی رحم سرمایه داری را محکوم مینمایم.

کارگران!

صاحبان سرمایه و نمایندگانشان تنها زمانی میتوانند ما را اینگونه به خاک و خون بکشند که بطور پراکنده و یا بخش بخش دست به اعتراض بزنیم و از پشتیبانی موثر سایر بخشهای کارگری برخوردار نشویم. اگر نظام سرمایه داری اینگونه راحت و بی محابا به روی هم طبقه های ما آتش میگذارد، اگر نمایندگان کارگری را بدون هراس از عکس العمل سایر کارگران اخراج میکند و اگر به خود جرات میدهد فعالین کارگری را زندانی کند به این دلیل است که ما هنوز در تشکلات کارگری خود را سازماندهی نکرده ایم. اگر ما تلاشهای کنونی خود برای سازماندهی توده های کارگری را به سرانجام نرسانیم و به صورت منفرد از مطالبات برحق خود دفاع نماییم، احتمال تکرار چنین اعمال جنایتکارانه ای از جانب نمایندگان مسلح سرمایه داری وجود دارد. باید به خاطر داشت که دستاوردهای تاکتونی ما کارگران حاصل مبارزه های خونین، پر رنج و مملو از قهرمانی از گذشته تا امروز است. برای حفظ این دستاورد و استفاده از آنها در مبارزه طبقاتی خویش باید سازمان باایم و تشکلات طبقاتی و نیرومند کارگری را بسازیم.

باردیگر ضمن محکوم کردن کشتار همزمان خود در خاتون آباد و عرض تسلیت به خانواده های آن عزیزان بر این امید که سازمان باایم و با استفاده از تشکلهای خود به خواستهایمان برسیم و از این طریق دست سرکوبگران را کوتاه نماییم.

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران

محمود صالحی 4 بهمن 1386 - بیمارستان توحید سنندج

گزارش کامل از اتفاقات یکشنبه شب در کوی دانشگاه: رود گارد ویژه به کوی و ضرب و شتم دانشجویان!

دوشنبه ۸ بهمن ۱۳۸۶

خبرنامه امیرکبیر: در حالی که مسولین دانشگاه تهران اعلام کرده اند به خواسته های صنفی دانشجویان کوی دانشگاه رسیدگی خواهند کرد، اعتراضات دانشجویان برای سومین شب متوالی در محوطه کوی دانشگاه ادامه یافت.

به گزارش خبرنگار امیرکبیر ساعت ۷:۳۰ یکشنبه شب، ۷ بهمن ماه، در حدود ۵۰۰ نفر از دانشجویان ساکن کوی دانشگاه تهران با تجمع در محوطه کوی به اعتراضات خود پیرامون مطالبات صنفی و سیاسی خود ادامه دادند. دانشجویان ابتدا با خواندن شعار «یار دبستانی» و سر دادن شعرهایی همچون «رنیس بی لیاقت استعفا استعفا»، «دانشجوی زندانی آزاد باید گردد» و... به راهپیمایی در صحن کوی پرداخته و به تدریج مقابل درب دانشکده فنی کوی جمع شدند. این در حالی بود که دقایقی پس از آغاز تجمع دانشجویان نیروی انتظامی و گارد ضد شورش به همراه مامورین لباس شخصی در خیابان امیرآباد مستقر شده بودند. تعداد نیروهای پلیس ضد شورش پیش از هفتاد نفر بود که با تعداد زیادی خودرو از جمله دو اتوبوس، چهار مینی‌بوس و یک خودروی کورکننده آنتن تلفن همراه، در اطراف کوی دانشگاه مستقر شدند.

نیروی انتظامی به طرف دانشجویان تجمع کننده داخل کوی اقدام به سنگ پراکنی کردند که دانشجویان نیز در اقدامی متقابل به طرف مامورین نیروی انتظامی مستقر در خیابان سنگ پرتاب می کردند. نیروهای گارد ویژه همچنین در اقدامی تحریک آمیز در پاسخ به شعارهای دانشجویان بر علیه نیروی انتظامی دانشجویان را «هو» می کردند و نیروهای گارد در خیابان امیرآباد مقابل خوابگاه دانشجویان رژه می رفتند.

پس از آن که جمعیت دانشجویان تجمع کننده مقابل درب فنی به بیش از ۷۰۰ نفر رسیده بود، اقدامات تحریک آمیز نیروی انتظامی و فشار جمعیت موجب شکسته شدن درب فنی و خارج شدن دانشجویان از کوی شد. دانشجویان درحالی که شعار «مرگ بر دیکتاتور» سر می دادند چند متر وارد خیابان شدند.

در پی این حرکت دانشجویان، گارد ویژه در اقدامی بی سابقه با حمله به طرف دانشجویان، آن ها را تا داخل کوی تعقیب و دانشجویان تجمع کننده را مورد ضرب و شتم قرار داد. در پی ضرب و شتم دانشجویان حدود ۱۸ نفر از دانشجویان جراحاتی در ناحیه سر، صورت، پا و دست برداشتند. گارد ویژه همچنین در داخل کوی اقدام به دستگیری ۴-۵ نفر از دانشجویان نمود. پس از این حرکت، نیروهای گارد از کوی خارج شده و به داخل خیابان باز گشتند. دانشجویان نیز با انتقال مجروحین به داخل نمازخانه، همچنان به تجمع و سر دادن شعار در محوطه کوی ادامه دادند. جمعیت دانشجویان در ساعت ۱۰ شب به بیش از ۱۰۰۰ نفر رسیده بود و دانشجویان شعارهای تند سیاسی بر علیه مسولین نظام سر میدادند. دانشجویان از داخل کوی و پشت بام ساختمان خوابگاه های کوی اقدام به پرتاب سنگ و مواد آتش زا به داخل خیابان کردند. گارد ضد شورش در مقابل این حرکت به حالت نشسته درآمده و سپرهای خود را روی سر خود گرفته بود، تا سنگ و مواد آتش زا به آن ها آسیبی نرساند. اما با این وجود چند نفر از مامورین نیروی انتظامی مجروح و با آمبولانس به بیمارستان منتقل شدند.

به گزارش خبرنگار امیرکبیر تجمع دانشجویان تا دقایقی مانده به نیمه شب ادامه داشت و در چند نوبت پس از تجمع دانشجویان مقابل درب ها، مامورین نیروی انتظامی با حمله به سمت دانشجویان آن ها را از پشت درب های کوی متفرق می کردند. دانشجویان شعار می دادند «دانشجو می میرد، ذلت نمی پذیرد»، «رنجانی بی عرضه، برو برگرد به حوزه» و... .

در حالی که جو رعب و وحشت در میان دانشجویان ساکن کوی از حمله شبانه نیروهای لباس شخصی به کوی حاکم شده، همانند اتفاقی که در ۱۸ تیر سال ۷۸ افتاد، معرضین به تجمع خود خاتمه داده و به اتاق های خود بازگشتند..... دانشجویان روز شنبه نیز تجمع مشابهی را در کوی برگزار کردند.....

معمای انتخاباتی

*در باب سرگردانی رقت انگیز اصلاح طلبان

روشنگری. تعدادی از اصلاح طلبان که خیلی مشتاقانه در بازی انتخاباتی رژیم شرکت کرده و خود را به اصطلاح نامزد کرده اند، برکه رد صلاحیت خود را تنها چند ساعت قبل از پایان مهلت رسیدگی به اعتراض دریافت کرده اند، آنهم در حالی که دلیل رد صلاحیت، عدم التزام به اسلام، ذکر شده بود. حالا مرتضی حاجی بابایی رئیس اسم دهن پرکن رسدات ائتلاف اصلاح طلبان تهران بزرگ! می پرسد: چگونه ثابت کنیم به اسلام التزام داریم؟ آخر بدیهیات هم سوال دارد. راه حلش پنج رکعت نماز که نیست، حتی التزام به جمهوری اسلامی هم نیست که اصلاح طلبان نان شان را از آن میخورند و به خودی خود معطوم است به آن ملتزم هستند. راهش ذوب در ولایت است.

حالا اگر آقای حاجی بابایی با اشتیاق و کنجکاوانه به منظور راه یابی به بازی بپردازد چطور ثابت کنیم که ذوب در ولایت هستیم، آنوقت باید بداند که ولایت انتخابات ندارد، فرمایشات دارد. باید بروند از آقا بپرسند: چه فرمایش می فرمایید؟ اگر گفت: دولا شوید روی چهار دست و پا راه بروید... بگویند چشم. گفت: جای دوست کجاست؟... بگویند روی سرم. بگوید: جای دشمن کجاست؟... بگویند زیر نشیمن شما. بگوید: من روی چه نشسته ام؟... بگویند روی سر اصلاح طلبان. بگوید: بشین... بنشینند. بگوید: پاشو... پا شوند... بشین و پاشو... بشین و پاشو... و همینطور بازی را ادامه دهند تا روزی که مردم خودشان به گفته شاعر عزیز مان:

"بزن به جون شب، ظلمتو داغوش کنن

عمو زنجیر بافو پالون بزئن وارد میدونش کنن

به جانی که شنگولش کنن

سکه یه پولش کنن: دست همو بچسبن دور یارو برقصن

"حمومک مورچه داره، بشین و پاشو" در بیارن

"مقل و صندوقچه داره، بشین و پاشو" در بیارن"

به راستی که اصلاح طلبان رقت آور شده اند و مضحکه ای که انتخابات این دور با آن آغاز شد، این واقعیت را روشن تر از همیشه به نمایش میگذارد. آنها تاکنون بزرگ ترین خدمات را به رژیم اسلامی و ولایت فقیه اش کرده اند، بی آنکه حتی یک تشکر خشک و خالی دریافت کنند. از اینجا ماده از آنجا رانده فقط یک وظیفه برای خودشان می شناسند: مهر تایید زدن بر بازی انتخاباتی رژیم.

شاید علیرغم بی مهری "زعیم" عالیقدر، این دلخوشی بزرگ را دارند که با تلاش برای حفظ نظام نه فقط به جناح رقیب، بلکه به خودشان هم خدمت میکنند، که باز هم ما را به یاد میراث شاعر عزیزمان می اندازد و روزی که مردم: عمو زنجیر بافو پالون بزئن..

* پیوندها *

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص

میشوند، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند